

توضیح:

این مقاله در نشریه آرش شماره‌ی ۱۰۰ منتشر شد، که متأسفانه با از "قلم افتادگی‌هایی" همراه بوده است، تصحیح شده آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید.

هم زمان با سرنگونی نظام سلطنت در ایران و استقرار حکومت جمهوری اسلامی، جنبش چپ ایران در معرض فراز و نشیب‌های مختلفی قرار گرفت و تجربیاتی تلخ و شیرینی پشت سر نهاد. مجموعه‌ی احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های متفاوت منسوب به چپ انقلابی و اجتماعی، گروه‌های شکل گرفته در روزهای انقلاب بهمن، سازمان‌ها و احزاب قوام گرفته در خارج از کشور و در کوران تحولات انقلابی، گروه‌های شکل گرفته در زندان و ... هر یک معرف گرایشی از جنبش چپ ایران در روزهای پس از اقیام بهمن بوده‌اند.

در گستردگی این طیف همین بس که در زمانی که برخی از این گروه و سازمان‌ها در تلاش سرنگونی حکومت برخاسته از قیام بهمن بودند، برخی دیگر عمده‌ی تلاش و همت خود را متوجه تقویت جناح‌های متفاوت آن نمودند، دسته‌ای تلاش خود را متوجه تسلیح و سازمان‌دهی نهادهای مسلح توده‌ای و برخی دیگر در تلاش تسلیح و استقرار نهادهای متفاوت درون رژیم نوین برآمدند، برخی به جبهه‌های جنگ ایران و عراق شتافتند و برخی دیگر در سوی مقابل ایستادند و نیروهای رژیم را هدف گرفتند... گوشه‌های مختلفی از وجوه تمایز و گستره‌ی این چپ با همه‌ی ویژگی‌های آن، توسط برخی منقدین و نظریه پردازان چپ و البته غیر چپ در متون مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه که این بررسی را حائز اهمیت می‌کند، همانا انتقال تجارب تاریخی جنبش چپ ایران در دوره‌ی مذکور و یاری به شکل

مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید



نوشته:

سیامند

دهی به ذهن تاریخی است. نطفه های خجسته ی جنبش جوان چپ در ایران در حال رشد و نمو است و انتقال این تجارب یقیناً به باروری این نطفه یاری خواهد رساند.

تجربه ی کنونی حاصل زحمات پرویز قلیچ خانی است، که با پیگیری و تلاش ویژه ی خود شماری از مسئولین و گردانندگان سازمان ها و احزاب مختلف چپ در مقاطع مختلف تاریخی پس از انقلاب بهمین را مورد سؤال قرار داد و از آن ها خواست باری دیگر نگاهی به برخی تحولات و رویدادهای متفاوت عرصه ی جنبش چپ ایران داشته و گزارش گونه ای از سیر انشعابات و تحولات سازمان های خود را برای ثبت در تاریخ در اختیار گذارند، آنچه در این مجموعه گرد آمده حاصل این بازنگری است، تنها چیزی که من در فاصله ی زمانی کوتاهی که در اختیار داشتم انجام داده ام، در کنار هم گذاشتن مجموعه ی این گزارشات است.

می بایست پیش از آغاز مطلب به اختصار توضیح داده باشم آنچه در سطور پائین می آید، عمدتاً به تحولات درون چپ می پردازد و تحولات اجتماعی و تجزیه و تحلیل این تحولات مورد نظر نبوده است، آنچه که مد نظر بوده، همواره تحولات سازمان ها، احزاب و گروه های متفاوت عرصه ی چپ ایران بوده است.

اعتراف می کنم که برای بازگویی تاریخچه ی جنبش چپ ایران در سال های پس از سرنگونی نظام سلطنت، و بخصوص سال های تبعید کاری بس ناکامل ارائه داده ام، اما امید است که این تلاش راهگشای انتقال گسترده ی این تجارب به نسل نوین چپ ایران باشد. این امر تا حدودی منوط به محدودیت های متفاوت من و همینطور شرایط حادث است. متأسفانه با اینکه نزدیک به سه دهه از انقلاب بهمین می گذرد و عمده ی سازمان ها، احزاب و گروه های مختلف شکل گرفته و فعال در دوران انقلاب بهمین و پس از آن پایگاه های اینترنتی مختلف تاسیس کرده و در اختیار دارند، اما شمار گروه ها، سازمان

ها و احزابی که آرشیو نشریات و مطبوعه های خود را به مثابه بخشی از تاریخ جنبش چپ ایران برای انتقال تجارب در اختیار گذاشته باشند، اگر معادل صفر نباشد، چیزی فرای آن هم نیست.

در مطلب کنونی کوشیده ام بر مبنای میزان تاثیرگذاری اجتماعی هر یک از سازمان ها و احزاب گوناگون در سطح ملی به گروه بندی هر یک از آنها پرداخته و نقاطی را که همچون نقاط عطف تاریخ آنها در سال های پس از انقلاب بوده است را برجسته ساخته و نظر و روایت مسئولین آن زمان را طرح کنم. تا حد امکان و تا جایی که اصل تاریخ نگاری فراموش نشده باشد، کوشیدم نظرات و ارزیابی های شخصی هر یک از افراد را در رابطه با گروه ها، احزاب و سازمان های دیگر حذف و یا تعدیل کنم. اگر کسی گروهی دیگر را «اپورتونیست» و ... نامیده بود، تا جایی که به اصل مطلب لطمه ای نخورد آن را حذف کردم. از آنجا که بسیاری از نقل قول ها کاملاً کپی و در متن گنجانده شده اند، گاه به نظر می رسد که توالی جملات و حتی اشتباهاتی دستوری در متن هست، که به قصد وفاداری به متن، آنها را تغییر نداده ام.

قابل یادآوری است که با توجه به این که محور اصلی این مباحث، نه مسائلی سیاسی و تنوریک، بلکه عموماً مسائلی تشکیلاتی است، کوشیدم که حتی الامکان با رعایت مسائل امنیتی به بازگویی رویدادها بپردازم.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران

با سرنگونی نظام سلطنت و تغییر رژیم در ایران، این سازمان به مثابه وسیع ترین و گسترده ترین سازمان چپ کشور که گستره ی اعضای نوین و هواداران متشکل آن سراسر کشور را دربر می گرفت، فرای پاسخگویی به تحولات سیاسی روزمره، در مقابل سئوالی مربوط به تاریخ و هویت خود نیز قرار گرفت. آیا سازمان چریک های فدایی خلق ایران، با تغییر شرایط سیاسی کشور همچنان گروهی چریکی خواهد ماند، یا اینکه به سازمان و گروهی

سیاسی گذار خواهد کرد؟! این مباحثات و کنار گذاشته شدن تئوری منوط بر «مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک»، موجب شکل گیری اولین جدایی از سازمان شد. چهره های شاخص این گرایش، اشرف دهقانی، محمد حرمتی پور، عبدالرحیم صبوری بودند. مهدی سامع از مسئولین آن زمان سازمان معتقد است:

«اولین جدایی، انشعاب رفیق اشرف دهقانی و فدایی شهید رفیق محمد حرمتی بود. اشرف دهقانی طی یک مصاحبه به اخراج خود از سازمان اعتراض و دلایل مخالفت خود را با رهبری وقت سازمان اعلام داشت. آنها در خرداد ۱۳۵۸ تحت عنوان "چریک های فدایی خلق ایران" اعلام موجودیت کردند»

جابر کلیبی مسئول روابط خارجی «چریک های فدایی خلق ایران» در آن دوران با شرح مفصل تری به این انشعاب پرداخته است:

«جریان چفخا در سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و طی جزوه ای تحت عنوان "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" مواضع سیاسی خود را در تقابل با "سازمان چریک های فدایی خلق" (از این پس سچفخا) اعلام نمود. تشکیل دهندگان اولیه این جریان عبارت بودند از زندانان سیاسی سازمان چریک های فدایی خلق که در نتیجه قیام مردم ایران در سال ۱۳۵۷ از زندان ها آزاد شده بودند و بخشی از نمایندگی خارج از کشور سچفخا. در جریان تشکیل چفخا، عده ای از فعالان سیاسی خارج از کشور (فعالان کنفدراسیون جهانی دانش جویان ایرانی) که در جریان قیام به ایران بازگشته بودند نیز به آن ها پیوستند.

بخش اول، در زندان در مقابل سیاست جدید اعلام شده توسط رهبری سازمان مبنی بر رد نظرات مسعود احمد زاده دال بر وجود "شرایط عینی انقلاب" و پذیرش نظرات بیژن جزنی در نفی "شرایط عینی انقلاب" در ایران، موضع گیری کرده بودند. بخش دوم در عین حال که سیاست جدید سازمان را نمی پذیرفتند ولی کماکان عضو سازمان باقی مانده و نمایندگی سازمان در

خارج از کشور را به عهده داشتند و بخش سوم، کادرها و اعضای کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی که بلافاصله پس از اعلام مواضع جدید سازمان چفخا در سال ۱۳۵۵، سیاست جدید سازمان چفخا را به عنوان یک سیاست انحرافی و راست به نقد کشیده و در مقابل آن ایستادند»

چریک های فدایی خلق، گروهی که هویت سیاسی خود را در ابتدا با مصاحبه ی اشرف دهقانی تعریف می کرد، خود به فاصله ی زمانی کوتاهی به بحران دچار آمده و به گروه های متعدد انشعابی تقسیم شد. جابر کلیبی در شرحی مبسوط و توضیحاتی بسیار روشننگر نگاهی به تاریخچه و روند جدایی های درون این جریان دارد:

«تنها متنی که به نوعی و در یک چارچوب کلی اهداف و مواضع چفخا را بیان می کرد جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" بود. این مصاحبه در مقابل اعلام اخراج اشرف دهقانی از سچفخا منتشر شده بود. بهر رو چفخا کوشید تا در مبارزه علیه نظرات جدید سچفخا تفاوت خود با این جریان را بیان کند و افکار عمومی را در این زمینه که رهبری سچفخا از اصول اساسی مبارزه مسلحانه که در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک"، نوشته ی مسعود احمد زاده که در حقیقت پایه های تئوریک سازمان بود، منحرف شده است و بنابراین ادامه دهنده مشی سازمان نیست، روشن سازد. در سال ۱۳۶۰ اولین آثار بحران در سازمان با نقد مصاحبه با اشرف دهقانی ظاهر گردید و حول این مساله دو جناح شکل گرفت. جناحی که معتقد بود این نوشته وظایف و شعارهای چفخا را در شرایط جدید تعیین کرده است و جناح دیگری که مصاحبه مذکور را در تناقض با تئوری "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" ارزیابی می کرد. نقد مصاحبه سرانجام به نقد گذشته چفخا رسید و مخالفان مصاحبه این گذشته را انحرافی و عدول از مبارزه مسلحانه دانستند. بحران در چفخا چنان بود که در اثر آن، این جریان نه تنها قادر نشد تصمیماتی را که برای "جبران انحرافات گذشته" اتخاذ کرده بود

باجرا بگذارد بلکه در عین حال نتوانست جلسه عمومی خود را برگزار کند. تذکر این نکته اهمیت دارد که چفخا در این دوران فاقد اساسنامه و ضوابط تشکیلاتی است و این امر وضعیت تشکیلاتی سازمان را بیش از پیش در ابهام و ناروشنی قرار می داد ... مخالفان مصاحبه طرفداران آن را متهم به کارشکنی در امورسازمان بویژه جلوگیری از اجرای برنامه های مبارزاتی از قبیل باز کردن "جبهه شمال"، می کردند.

پس از انشعاب در سال ۱۳۶۰، "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)" (از این پس چفخا- آرخا)، حیات خود را آغاز کرد که گشودن "جبهه شمال" (مبارزه مسلحانه در شمال)، "تقویت و توسعه فعالیت چریکی شهری" و "ادامه فعالیت مسلحانه در کردستان" اساس حرکت آن را تشکیل می داد. این جریان عملیات مسلحانه چشم گیری را علیه نیروهای رژیم در شمال انجام داد ولی چندی بعد، یعنی در اسفند سال ۱۳۶۰ بخش شهر سازمان متحمل ضرباتی شد که بر اثر آن تعدادی از کادرهای آن، بویژه عبدالرحیم صبور، عضو کمیته مرکزی و مسئول شهر در درگیری با نیروهای رژیم کشته شدند. اندکی بعد، در ۴ فروردین سال ۱۳۶۱ "ستون جنگل" نیز ضربه خورد و تنی چند از اعضای آن، بویژه فرمانده ستون، محمد حرمتی پور، کشته شدند. این ضربات پی در پی و سنگین که افراد برجسته و با نفوذ سچفخا- آرخا را از میان برداشت، تاثیر گسترده و عمیقی در ایجاد نابسامانی در درون سازمان به جا گذاشت ... در این دوران عده ای از اعضای سازمان در کردستان از آن انشعاب کرده به کومه له پیوستند. اندکی بعد جریان دیگری به نام "هسته رزم کمونیستی" از سازمان جدا شد و فعالیت مستقل خود را آغاز نمود. در این میان افراد و گروه های مختلفی از سازمان یا اخراج شدند و یا انشعاب کردند که آمار و اسناد دقیقی در این مورد در دست نیست.

"تصفیه شدگان" که اشرف دهقانی، فریبرز سنجری و تنی دیگر که از طرفداران مصاحبه با اشرف دهقانی را شامل می شد، در جریان جدایی و پس از آن به شدت تضعیف شده بودند. اما، ضرباتی که به چفخا- آرخا در شمال و مرکز وارد شد و بدنبال آن نوعی سر درگمی و انفعال سراسرسازمان را فرا گرفت، شرایط برای تقویت آن ها فراهم گشت. آن ها کوشیدند با استفاده از شرایط نابسامان در چفخا- آرخا، به مسایل مورد اختلاف، از نظر خود، بپردازند. باین ترتیب توانستند برخی را به خود جلب کنند. این وضعیت چندان ادامه نیافت و بحران های مختلف تشکیلاتی و سیاسی در جریان چفخا نیز موجب انشعاب ها و اخراج ها گردید. اولین جریان که جدایی خود از چفخا را اعلام نمود، "چریک های فدایی خلق ایران- هرمزگان" (از این پس چفخا- هرمزگان) بود. این جریان که دارای پتانسیل مبارزاتی قابل توجهی در استان هرمزگان و سیستان و بلوچستان بود و هم در زمینه سیاسی و هم نظامی نفوذ وسیعی در این منطقه داشت، در اعلامیه ای که در تاریخ تیرماه ۱۳۶۱ منتشر کرده بود، "عدم رابطه تشکیلاتی و همسویی در خط مشی مبارزاتی خود را با چریک های فدایی خلق ایران اعلام" کرده است. همین موضع را در مورد چفخا- آرخا نیز ذکر کرده است. چفخا مانند سایر جریانات سیاسی که در کردستان مستقر شده بودند، از بحرانی به بحران دیگر دستخوش اخراج، انشعاب و جدایی های فردی و گروهی گردید که از هیچکدام اثر نوشته شده ای در دست نیست.

آخرین و بزرگترین جدایی در این جریان مربوط به بخش خارج از کشور و هواداران آن در اروپا و آمریکا در سال ۱۳۶۴ است که ماحصل آن ایجاد جریانی به نام "پیروان جنبش نوین کمونیستی ایران (مبارزه مسلحانه- هم استراتژی، هم تاکتیک)" بود. مسئول روابط خارجی چفخا به دلیل انتقادهایی که به سیاست، روابط تشکیلاتی و فقدان اصول و ضوابط کمونیستی در سازمان داشت، پس از مدت ها بحث و انتقاد، سرانجام "رهبری" وضع او را تحمل نکرد و به جای پاسخ به مسایل مطرح شده و اتخاذ شیوه های مناسبی

برای حل مسایل و مشکلات سازمان، به بهانه های واهی او را "قیچی" کرد. منتها چون مسئول روابط خارجی سازمان بحث ها و اختلافات سیاسی را از طریق "نشریه تئوریک درونی" هواداران چفخا به بحث گذاشته بود، هواداران ماهیت امر با خبر بودند نسبت به اقدام خودسرانه رهبری اعتراض کردند و پس از مدتی بخش اعظم آنها با انتشار نشریه ای تحت عنوان "تبرد نوین" جدایی خود را از چفخا اعلام کردند.

در مهر ماه سال ۱۳۶۴ "پیروان جنبش نوین کمونیستی ایران" جزوه ای به نام "دیدگاه ها و مواضع ما" منتشر ساختند که در برگیرنده ی تحلیل آن ها از شرایط ایران، جنبش کمونیستی ایران و جهان و نقد چفخا بود»

مهدی سامع از زمره کسانی است که در رابطه با مجموعه انشعابات مجموعه ی "فدایی" اطلاعات وسیع و گسترده ای ارائه می دهد:

«در "چریکهای فدایی خلق ایران" بر سر چگونگی مبارزه مسلحانه با رژیم خمینی اختلاف نظرهایی که وجود داشت شدت گرفت. فدایی شهید رفیق محمد حرمتی پور و تعدادی دیگر منجمله فدایی شهید رفیق رحیم صبوری معتقد بودند که نظرات رفیق اشرف دهقانی راست روانه است و پس از چندی به علت این که نمی توانند به توافق دست یابند در این جریان انشعاب می شود. محمد حرمتی پور و رفقای هم نظر او فعالیت مستقلی با نام "چریکهای فدایی خلق ایران - ارتش رهاییبخش خلقهای ایران" را آغاز کردند. اینان معتقد به مبارزه مسلحانه در روستا و توجه به مسأله دهقانی بودند. رفیق محمد حرمتی پور همراه با تعدادی دیگر از رفقای در جنگلهای مازندران مستقر شدند و پس از چند عمل نظامی طی یک درگیری با مزدوران رژیم خمینی به شهادت رسیدند. رفیق اشرف دهقانی و طرفداران او به همان صورت قبلی و به نام "چریکهای فدایی خلق ایران" به فعالیت ادامه دادند. در سال ۶۰ با وجود ضرباتی که به هر دوی این جریان می خورد، اما فعالیت آنان ادامه پیدا می کند. این دو جریان پس از ضربه خوردن در سال ۶۰ عمده فعالیت خود را به

کردستان ایران (که در آن شرایط مناطق آزاد شده بسیار داشت) منتقل می کنند و به فعالیت ادامه می دهند. در سال ۱۳۶۱ شاخه هرمزگان "چریکهای فدایی خلق ایران" از آنها جدا شده و مدتی به نام "چریکهای فدایی خلق ایران - هرمزگان" فعالیت می کردند و بعد کاملاً فعالیت آنان خاتمه یافت. از "چریکهای فدایی خلق ایران - ارتش آزادیبخش خلقهای ایران" هم یک گروه نسبتاً بزرگ جدا شده و به حزب کمونیست ایران پیوستند. با پیش آمدن ماجرای اشغال کویت و پس از آن، جنگ خلیج فارس، هر دوی این جریان که از سال ۱۳۶۲ در خاک کردستان عراق مستقر بودند، آن جا را ترک کردند و برای مدتی فعالیت بیرونی نداشتند. "چریکهای فدایی خلق ایران" طی دو سال اخیر انتشار نشریه "پیام فدایی" را از سر گرفته اند ولی "چریکهای فدایی خلق ایران - ارتش رهایی بخش خلقهای ایران" از آن تاریخ تاکنون در حالی که رسماً خود را منحل نکرده اند، اما فعالیت بیرونی هم نداشته اند»

هنوز مدت زمان زیادی از اخراج (انشعاب) «چریک های فدایی خلق ایران» از سازمان نگذشته بود، سازمان فدایی در کردستان و ترکمن صحرا در مقابل رژیم مسلحانه ایستاده بود و در نقاط دیگر کشور در تلاش شکل دهی به نهادهای توده ای بود، در عین این که هنوز حتی تاریخ و گذشته ی خود را مورد بررسی ای انتقادی قرار نداده و هنوز روشن نبود که همچنان سازمانی «سیاسی - نظامی» است یا اینکه مقدمات گذار به سازمانی سیاسی را آماده کرده است. در تابستان ۱۳۵۹ مقدمات تقسیم بزرگ این سازمان به دو جناح اکثریت و اقلیت نهاده شد. مهدی سامع این روند را این گونه به تصویر می کشد:

«در تابستان سال ۱۳۵۸ اولین پلنوم سازمان تشکیل و در این پلنوم اقلیت و اکثریت از نظر عملی شکل گرفتند. در جریان رویدادهای سال ۱۳۵۸ و پس از اشغال سفارت آمریکا به وسیله دانشجویان خط امام، جناح فرخ نگهدار، از فرصت استفاده نموده و نظرات خود مبنی بر تأیید "خط ضد امپریالیستی امام

خمینی" را به کرسی نشاند و بدین ترتیب جریان اقلیت در درون سازمان در مخالفت با مشی سیاسی فرخ نگهدار شکل گرفت و سرانجام در خرداد ۱۳۵۹ انشعاب اکثریت و اقلیت به وقوع پیوست.

از گروه هایی که در این دوران در کنار سازمان چریک های فدایی خلق به فعالیت می پرداخت، «راه فدایی» بود، مهرداد باباعلی از مسئولین این گروه در معرفی «راه فدایی» و همینطور پروسه ی شکل گیری اقلیت را چنین بازگو می کند:

«گروه "راه فدایی" به عنوان بخشی از هواداران سازمان چریک های فدایی خلق ایران که از نقطه نظرات رفیق بیژن جزنی جانبداری می کردند نخستین بار با انتشار اولین شماره جزوه ی "راه فدایی" مورخ شهریور ماه ۱۳۵۸ تحت عنوان "مبارزه با انحصار طلبی مذهبی مضمون عمده ی جنبش رهایی بخش" رسمیت یافت و به طور علنی ابراز وجود کرد. اعضای این گروه تا قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در اروپا و امریکا در چارچوب کنفدراسیون جهانی دانشجویان و بخشا در ارتباط با کمیته ی خارج از کشور سازمان فدائیان از آن هواداری می کردند ... در آستانه ی انقلاب به ایران بازگشتند و فعالیت های خود را در ارتباط با سازمان و عمدتا در چارچوب روزنامه ی "کار" و "نبرد خلق" یعنی ارگان های سیاسی و تئوریک سازمان فدائیان ادامه دادند.

وقوف بر فقر عمیق تئوریک رهبران و کادرهای سازمان، سردرگمی و گیجی آنان و بروز گرایشات فرصت طلبانه ی راست در سازمان که خود را به صورت دنباله روی از رهبری امام خمینی و شعار "زنده باد حاکمیت خلق" نشان می داد آنان را بر آن داشت که گرد هم آیند و در مورد مسائل مبرم جنبش به مشورت بپردازند و بدین سان «راه فدائیان خلق» را ادامه دهند، راهی که به گمان آنان با اندیشه های رفیق بیژن جزنی روشنی می یافت و نیازمند نوآمد شدن در شرایط پس از انقلاب بهمن بود. رؤس نقطه نظرات این جریان را در چند نکته می توان بدین نحو خلاصه کرد:

الف) آنان معضل عمده ی تحول اجتماعی ایران را پس از انقلاب بهمن در قدرت یابی روحانیت حاکم و انحصار طلبی مذهبی آنان تشخیص می دادند و لزوم ایجاد جبهه ای از مدافعین آزادی ها و حقوق دمکراتیک را در مقابل این انحصار طلبی مذهبی در همان نخستین شماره ی نشریه ی "راه فدایی" خاطر نشان شدند. به گمان آنان روحانیت حاکم از موضعی واپس گرا و ارتجاعی با امپریالیسم در تضاد قرار داشت و جریانات چپ و ترقی خواه نباید با آنان هم صدا و همگام می شدند.

ب) آنان از تحول سازمان فدائیان به یک حزب سیاسی کارگری جانبداری می کردند و گام نخست در این امر را بازشناسی گرایشات یا فراکسیون های سیاسی - نظری گوناگون در درون جنبش فدایی و پیشبرد مباحثه ی علنی می دانستند و به این اعتبار نیز دومین شماره ی نشریه ی "راه فدایی" (آبان ماه ۱۳۵۸) را به لزوم مبارزه ی ایدئولوژیک علنی تخصیص دادند.

ج) آنان ضمن این که با ایجاد یک تشکیلات مستقل مخالف بودند و فعالیت های خود را در درون سازمان فدایی پیش می بردند، بر این باور بودند که خطر گرایش راست در این سازمان که روحانیت حاکم را انقلابی و خلقی تلقی کرده، به حزب توده نزدیک می شود عمده است. آنان علیرغم مخالفت با انشعاب اقلیت از اکثریت به دلیل زودرس بودن این انشعاب و به دلیل تنزل شعار مباحثه ی علنی به منازعات فرقه های منشعب، از همان بدو تاسیس فراکسیون اقلیت در آن شرکت کردند و خود را فراکسیونی در درون اقلیت به شمار آوردند. گروه "راه فدایی" ضمن تاکید بر تفاوت نظرهای جدی در باره ی تحلیل اقلیت از حاکمیت که قدرت اصلی را نه در ید روحانیت حاکم، بلکه در دست لیبرال ها می پنداشت، به دلیل آن که اقلیت در مجموع هیئت حاکمه را ضدانقلابی ارزیابی می کرد از این جریان در مقابل گرایش اکثریت جانبداری می کردند و طی مقاله ی پیرامون انشعاب (مرداد ماه ۱۳۵۹) خواهان فعالیت در سازمان اقلیت شدند. مع الوصف پس از گذشت بیش از ده ماه، گرایش

غالب درون اقلیت حاضر به همکاری با آنان نشد و سرانجام در ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، "راه فدایی" که برخی از اعضایش توسط دوستان اقلیت به دلیل تعلق خاطر به "راه فدایی" مورد بازخواست و "تعیین تکلیف" قرار گرفته بودند، ناگزیر به تشکیل یک "کمیته ی مبارزه" ی مستقل گردیدند. (رجوع کنید به "خطاب به سازمان چریک های فدایی خلق ایران" راه فدایی شماره ی ۲۲، آبان ۱۳۶۰).

انشعابات در بقایای سازمان چریک های فدایی خلق ایران در همین حد نماند و همزمان با شروع جنگ ایران - عراق روزنامه ی کار (اکثریت) اسامی سه نفر از اعضا و مسئولین تشکیلات را اعلام کرد و خبر از "خراج" آنان از سازمان داد. مهدی سامع این "خراج" و انشعاب را به این شکل تصویر می کند:

«با شروع جنگ ایران و عراق در اکثریت یک انشعاب دیگر اتفاق افتاد و جریانی به نام "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت - جناح چپ)" از اکثریت جدا شدند و به فعالیت مستقل ادامه دادند. این افراد خواستار وحدت با اقلیت بودند و اقلیت وحدت با آنان را نپذیرفت. اما اعلام کرد که در صورت قبول برنامه اقلیت (که خود اقلیت هم چنین برنامه ای را نداشت) می توانند به سازمان اقلیت بپیوندند. سرانجام این جریان در دیماه ۱۳۶۰ پس از کنگره اول اقلیت، به این سازمان پیوست. افرادی از اکثریت - جناح چپ به این ادغام تن نداده و اما بعداً به فعالیت مستقل تشکیلاتی نیز ادامه دادند».

"جناح چپ" خود روایتی مفصل تر از روند "وحدت" با اقلیت ارائه می دهد:

«"جناح" در آستانه ی تشکیل "کنگره" ی اقلیت، اساساً قادر نبود که به مثابه مجموعه ای واحد و منسجم به جوابگویی به مسائل پرداخته و پاسخ گوی مشکلات باشد. تضادهای درونی "جناح چپ" که از مدتها قبل از تشکیل "کنگره" اقلیت، حدت و شدت بی سابقه ای یافته بود، عملاً امکان هیچگونه برخورد واحدی را از سوی مجموعه ی "جناح" نسبت به مصوبات "کنگره" میسر نمی ساخت. گرایش سانتریستی که از آغاز شکل گیری "جناح چپ" در بطن این

جریان به چشم می آمد، و به علت مبانی روشن ایدئولوژیک و رادیکالیسم توده های تشکیلاتی "جناح" همواره از طرح صریح تمایلات راست روانه ی خویش استتکاف می جست، دیگر در شرایط متحول پس از سی ام خرداد ماه و پیدایش چشم انداز کاذب سرنگونی "قریب الوقوع" رژیم جمهوری اسلامی، مفری برای بیان نظرات راست خویش، تحت پوششی "چپ" یافت.

رفقای معدودی که حتی در لحظه ی شروع جنگ ایران و عراق و اعلام سیاست تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه ی "جناح راست اکثریت" هنوز انشعاب از این جریان را زودهنگام و نارس ارزیابی می کردند، افرادی که در مقطع پلنوم "جناح" امکان رادیکالیزاسیون خرده بورژازی حاکم را بعید نمی دانستند و بر این اعتقاد تا مدتها بعد از وقایع اسفند ماه پافشاری می نمودند، رفقای که حتی پس از وقایع اردیبهشت ماه نیز با طرح شعار سرنگونی رژیم خمینی مخالفت می ورزیدند و آن را نمودی از چپ روی می انگاشتند، بعد از وقایع سی ام خرداد ماه، به ناگاه "چپ" شدند و نغمه ای نوین ساز کردند. آنها ... با صرف اتکا به یک ارزیابی سیاسی جدید از موقعیت جامعه، تناسب قوای موجود و چشم انداز آتی، اکنون منادیان نقطه نظرات به ظاهر "چپ" و در اساس راست روانه ای شده بودند، که پیش از این از سوی "کنگره ای های اقلیت" عنوان گردیده بود. آنها دیگر از خصلت پرولتری تحول آتی حرف می زدند، دامنه ی آن را به مراتب فراتر از تحولی بورژوا دمکراتیک تبیین می نمودند، از ضرورت تشکیل دولت موقت انقلابی دایر سخن می دادند، استقرار "جمهوری دمکراتیک خلق" (!) را محتمل ترین آلترناتیو سیاسی جامعه قلمداد می کردند، از ائتلاف مجاهدین و لیبرال ها شکوه می کردند و حقانیت در هم شکستن "شورای ملی مقاومت"، جداسازی مجاهدین از بنی صدر و جذب مجاهدین به آلترناتیو چپ را موعظه می کردند. و این همه در زمانی صورت می گرفت که هنوز کسی از رفقای سازمانی نمی دانست که چگونه این رفقا به

ضرورت سرنگونی رژیم «ضدامپریالیستی» خمینی نائل آمده بودند.» (سیاوش - چند گام به پس- نقدی بر کنگره ی اقلیت - اسفند ماه ۱۳۶۰).

مصطفی مدنی یکی از مسئولین آن دوران «جناح چپ» این پروسه را به نحوی متفاوت بیان می کند:

«جناح چپ» از یک طرف به ماهیت مذهبی حکومت توجه می داد و از طرف دیگر همانند «اکثریت»، ماهیت آن را خرده بورژائی و ضد امپریالیست ارزیابی می کرد. رهبری «جناح چپ» معتقد بود به این ماهیت نه از زاویه «انقلاب و ضد انقلاب» بلکه از زاویه دموکراسی باید نگریست.

از نگاه رهبری «جناح چپ» حکومت خصلتی دوگانه پیدا می کرد. از یک سو خرده بورژوازی و ضد امپریالیست بود و از سوی دیگر بدلیل ماهیت مذهبی، خصلتی ارتجاعی و ضد دموکراتیک داشت. حاصل این دوگانگی، عملکرد دوگانه به بار می آورد. به این عبارت که از یکسو به اقدامات جزئی به نفع جامعه مجبور می گشت و از دیگر سو سیاست سرکوب و خفقان را در دستور می گذاشت. «جناح چپ» با این ارزیابی، روش برخورد با حکومت را با سیاست «مبارزه و حمایت» توضیح می داد. یعنی حمایت از هرگونه اقدام به نفع جامعه و مبارزه با عملکرد ارتجاعی. «جناح چپ» بر طبق اسنادی که انتشار داده است، مخالف انشعاب بود ولی ظاهراً با اخراج چند تن از افراد رهبری این گرایش توسط کمیته مرکزی اکثریت، همزمان با آغاز جنگ ایران و عراق یعنی شهریور ماه ۱۳۵۹ از اکثریت انشعاب کرد و پس از حدود یکسال و چند ماه حرکت مستقل در زمستان سال ۱۳۶۰ با «اقلیت» به وحدت رسید. وحدت ما با اقلیت با موجودیت اولیه جناح چپ معنی پیدا می کند. جناح چپ مخالف انشعاب بود و به هیچ وجه نمی خواست به یک تشکیلات مستقل تبدیل بشود. به همین دلیل هم نام «جناح چپ» را، بعد از انشعاب همچنان حفظ کرده بود. بر این اساس «جناح چپ» میبایست با یکی از سازمانهای موجود در آن زمان وحدت می کرد. با سازمانی که از نظر فکری به آن نزدیکتر باشد.

آن موقع ما، هم به راه کارگر نزدیک بودیم و هم به اقلیت. موضع راه کارگر در قبال جنگ ایران و عراق ما را نسبت به آن به تردید انداخت. آنها همانند اکثریت از جنگ میهنی حرف می زدند، در حالیکه ما جنگ را ارتجاعی می دانستیم. موضوعی که خود یکی از عوامل انشعاب ما از اکثریت بود. البته مسئله نام نیز در شرایط مساوی نمی توانست برای ما بی تفاوت باشد.

ما به اتفاق وحدت با اقلیت را انتخاب کردیم علی رغم آنکه این سازمان را یک جریان سکتاریست و دگم می شناختیم. دلیل وحدت برای ما این بود که با بسیاری از آنها هم نظر بودیم، در عین حال که با نظراتی دیگر در درون اقلیت سخت مخالفت داشتیم. در کنگره نخست اقلیت که در زمستان ۱۳۶۰ برگزار شد، مسئله اصلی موضوع وحدت با جناح چپ بود، اما در این کنگره، تعدادی از اعضای رهبری و کادرهای اقلیت که با ما هم نظر بودند، استعفا کردند و از کنگره خارج شدند، بفاصله کوتاهی، چهارتن از اعضا مرکزی آن در اثر ضربات پلیسی به قتل رسیدند، تعدادی بازداشت گشتند و در یک انشعاب جدید نیز بسیاری از کادرهای اصلی اقلیت، صفوف آنرا ترک کردند. این وضعیت بر روی بخش وسیعی از تشکیلات ما تأثیر منفی گذاشت و تعداد زیادی از کادرهای مرکزی ما را به این نتیجه رسانید که بجای وحدت با مابقی کاملاً سکتاریست اقلیت، بصورت تشکیلاتی مستقل باقی بمانند و در ائتلاف با مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت حرکت کنند. من شخصا هر حرکت مستقل را برای جناح چپ که عمده کادرهای آن فاقد تجربه عملی در شرایط مخفی بودند، بسیار مهلک می دانستم و وحدت با اقلیت را به آن ترجیح می دادم. در عین حال که ائتلاف با شورای ملی مقاومت را زیان آور تلقی می کردم. اگر موضع امروز من را نسبت به آن زمان سوال کنید می گویم. وحدت ما با اقلیت بعد از آن حوادث، اشتباهی بس عظیم بود و حتی به قیمت انحلال کل تشکیلات نمی بایست صورت می گرفت.»

یدی شیشوانی از مسئولین آن دوران اقلیت در باره ی این «وحدت» معتقد است:

« درکنگره از جمله تصویب شد که در صورت قبول خط مشی سازمان از سوی گرایش مصطفی مدنی «سازمان اکثریت جناح چپ» که تازه از اکثریت جدا شده بودند آنها به سازمان جذب شوند و پروسه وحدت با آنها عملی شود. همزمان با رفتن گرایش سوسیالیسم انقلابی از سازمان آنها وارد سازمان شدند اما مصطفی و فرید با چند نفر دیگر بیشتر نبودند کلا هنگام پیوستن به سازمان از هم گسیخته و پراکنده بودند. آنها هم بلا فاصله به منطقه آزاد شده کردستان آمده و درکنار توکل و مهدی قرار گرفتند.»

اما توکل، از رهبران قبلی و فعلی اقلیت در رابطه با «وحدت» با «جناح چپ» نظری متفاوت از دیگران ارائه می دهد:

«نخست باید مسئله آمدن جناح چپ اکثریت را به سازمان اقلیت توضیح دهم. نیروهای تشکیلات ما شدیداً نسبت به آنها موضع داشتند. این موضع گیری بیش از آنکه به اختلافات نظری که وجود داشت ارتباط داشته باشد، به ماندن آنها در درون تشکیلات اکثریت، در مقطع حساس انشعاب اقلیت و اکثریت در سازمان و چرخش مصطفی مدنی به سوی اکثریت در آن مقطع، ربط پیدا می کرد. ما مدتها تلاش کردیم، تشکیلات را قانع کنیم که آمدن آنها به نفع اقلیت است و جریان اکثریت را بیشتر منفرد خواهد ساخت. اختلافات درونی آنها هم پس از جدا شدن از اکثریت به حدی رسیده بود که در آستانه از هم پاشیدگی بودند. تعدادی از آنها حتی قبل از کنگره به سازمان ما پیوسته بودند. کنگره سازمان، وحدت با آنها را رد کرد، اما پذیرفت که می توانند به سازمان بپیوندند. گروهی از آنها آمدند و تعدادی دیگر به خارج رفتند.»

شرح ماوقع توسط «سیاوش» اما متفاوت از دیگران است. در شرح جزئیات ارائه شده توسط او در زمان «وحدت» با اقلیت، جناح چپ خود به دو جناح

اکثریت و اقلیت تقسیم شده بود، و اکثریت جناح با اقلیت کنگره (گرایش سوسیالیسم انقلابی) نزدیک تر بود و نه گرایش مستعفیون :

«مسئله ی وحدت میان "جناح چپ" و "اقلیت" از همان بدو جدایی "جناح" از "اکثریت" مورد مذاکره ی میان دو سازمان بود. "جناح چپ" با ارسال سندی کتبی به رفقای مرکزیت "اقلیت" در همان هفته های آغازین انشعاب از "اکثریت" رفرمیست و سازشکار تنظیم شد، تمایل خود را نسبت به وحدتی اصولی با "اقلیت" اعلام داشت. این پیشنهاد با استقبال رفقای مرکزیت "اقلیت" مواجه شد و به سرعت به یکی از موضوعات مورد مذاکره ی میان دو جریان مبدل گشت. در طی مذاکرات، رفقای مرکزیت اقلیت که فاقد درکی اصولی از وحدت میان جریانات کمونیستی بودند، با استناد به گذشته ی مشترک، علقه های مشترک و خصائل انقلابی دو جریان، ادغام هر چه سریع تر دو جریان در یک دیگر را عنوان می کردند. ... "جناح چپ" به رفقای "اقلیت" پیشنهاد نمود که موضوع مباحثات مربوط به وحدت میان دو جریان بر حول محور مبانی ایدئولوژیک تنظیم گردد... با اعتقاد به اینکه گسست قطعی از خط راست، تنها در صورت گسست قطعی از مبانی فکری این جریان میسر و ممکن است، به رفقای "اقلیت" پیشنهاد نمودیم که مباحثات پیرامون درک از مقولات زیر سازمان یابد:

۱- انترناسیونالیسم پرولتری

۲- مقوله ی انقلاب به طور عام و انقلاب دمکراتیک به طور خاص

۳- بحران در جنبش چپ

۴- مبحث دروان

۵- مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی که مقوله ی راه رشد غیرسرمایه داری غیرلنینی از جمله نکات آن است.

... از این دوره به بعد روابط میان "جناح چپ" و "اقلیت" وارد مرحله ی جدیدی شد، مرحله ای که دو نیرو در کنار روابط و همکاری های معمول

تشکیلاتی، یکدیگر را نیز در جریان مباحثات ایدئولوژیک و سیاسی درونی خود قرار می دادند.... بازتاب نقطه نظرات مطروحه از سوی "جناح چپ" و برخورد به این نظریات در داخل "اقلیت"، شکل گیری نقطه نظراتی بود که پروسه ی اولیه ی پیدایش گرایشات کنونی درون اقلیت و منشعب از آن می باشد ("گروه مستعفی"، جریان "سوسیالیسم انقلابی" و "گروه توکل")»

اما در رابطه با گروه موسوم به «مستعفیون» نیز نظراتی متفاوت از جانب مسئولین مختلف ارائه شده است. مهدی سامع در شرح انشعابات معتقد است:

«در مورد جدائی جریانی که در آن موقع «مستعفیون» نامیده شدند، باید توجه داشت که کادرها و اعضای این جریان نقش مهمی در شکل گیری اقلیت داشتند و بنابراین جدایی آنها یک چالش جدی برای سازمان بود. مدتی پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ آنها به این نتیجه رسیدند که انقلاب شکست خورده و ما با دوران رکود جنبش مواجه هستیم و بنابراین باید تاکتیک های خود را بر اساس این تحلیل تعیین کنیم. در هیات سیاسی که شامل حیدر، توکل، هاشم، زنده یاد منصور اسکندری و من بود نظر حیدر طرفدار دیگری نداشت. در جریان تدارک کنگره و اندکی قبل از برگزاری کنگره که تاریخ آن را به یاد ندارم این جریان از سازمان استعفا دادند. آنان برای این عمل خود هیچ بیانیه و یا نوشته توضیحی در سطح جنبش منتشر نکردند. البته ناگفته نماند که این رفقا از هیچ امکاناتی نیز برخوردار نبودند و در آن شرایط بسیار سخت اگر هم می خواستند (برای من روشن نیست که می خواستند یا نمی خواستند) بعید بود بتوانند به طور موثر نظر خود را منتشر کنند.

به هر حال در اولین روز کنگره تعداد زیادی از شرکت کنندگان در کنگره خواستار دعوت از آنها به کنگره با رعایت تمامی حقوق اعضای کنگره شدند. این مساله پذیرفته شد و این رفقا به کنگره آمدند. در اینجا کسانی که مخالف شرکت آنها بودند از مساله رسمیت داشتن شرکت افراد در کنگره (که برای همه افراد شرکت کننده رای گیری می شد) استفاده کرده و به جای رعایت

ضوابط یکسان برخورد تبعیض آمیز و البته بر خلاف اصول دمکراتیک انجام دادند و به حیدر رای مخالف دادند. حیدر اکثریت رای لازم را کسب نکرد اما بقیه رفقای این جریان رای لازم را به دست آوردند. من و تعداد دیگری از شرکت کنندگان در کنگره به شدت به این نحوه برخورد مخالفت کردیم. یادم می آید که حماد شیبانی خیلی عصبانی شده بود و رؤف کعبی و زنده یادان محسن شانه چی (رئیس کنگره)، نظام (یدالله گل مژده) و منوچهر کلانتری هم به این نحوه برخورد اعتراض داشتند.

کسانی که به طور فعال برای حذف مستعفیون از کنگره تلاش می کردند تا جایی که من به یاد دارم توکل، رحیم و زنده یادان کاظم (محمد رضا بهکیش)، هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و بابک (محمود محمودی) بودند. نظر هاشم را یادم نیست و خوب است که روایت خود را از این رویداد بنویسد.

پس از این رای گیری، مستعفیون کنگره را ترک کردند و بدین ترتیب جدایی شکل نهایی به خود گرفت. این رویداد در زمستان سال ۱۳۶۰ اتفاق افتاد و بعید می دانم که بخش تدارکات امکاناتی در اختیار آنها گذاشته باشند. تا نظر خودشان چه باشد».

یدی شیشوانی از رهبران کنونی "سازمان اتحاد فدائیان کمونیست" و از مسئولین وقت اقلیت در رابطه با رفقای موسوم به "مستعفیون" گزارشی مشابه مهدی سامع ارائه می دهد و می گوید:

«قضیه خروج رفیق حیدر و همراهان وی که بعد ها در فرانسه نشریه اتحاد کار را منتشر کردند و پس از تحولاتی درونی با بخشی از شورایی عالی و فدائیان خلق کشتگر متحد شده و سازمان اتحاد کار را تشکیل دادند نیز از این امر مستثنی نیست در آن موقع اختلاف رفقا اگر از اختلاف های شخصی و تشکیلاتی بگذریم بیشتر حول تحلیل از اردوگاه شوروی و مخالفت با تاکتیکهای سازمان ناشی می شد. مثلا تشکیل جوخه های رزمی و یا تئوری کشاکش انقلاب و ضد انقلاب را قبول نداشتند و درعین حال هم ناتوان از ادامه

بحث نظری بودند و هم نمی خواستند حتی فرصت ندادند توده های تشکیلات از نظران آنها آگاه شوند .

درکنگره اول حتی شرکت کنندگان درکنگره هم دقیقا نمی دانستند که اختلاف اصلی اینها در مرکزیت موقت سازمان برسر چیست . از این رو قطعنامه ای پیشنهاد و تصویب کردند که کار کنگره متوقف شود و این رفقا برای توضیح مواضع خود به کنگره بیایند و این تصمیم عملی شد معهدا توضیحات رفقا قانع کننده نبود برغم برخی پیشنهادات مثبت شروطی را پیشنهاد کردند که نشان می داد تصمیم به خروج قطعی گرفته اند. فکر میکنم اوایل ۶۱ بود که رفیق پرویز آمد به کردستان و ترتیب خروج رفقای این گرایش را عمدتا حیدر / رسول / صمد از طریق کردستان فراهم کرد. بعد از مدتی حیدر نشریه ای بنام کار تئوریک را درپاریس منتشر کرد. بعد از چندی پرویز، رسول، قادر و طیفور و نسیرین و به آن پیوستند دراین مقطع یکی از رفقای کمیته کردستان بنام کاک سید عطا از سازمان استعفا داده بود که با پیوستن ایشان به رفقا حیدر و .. سازمان اتحاد کار شکل گرفت اما درروند فعالیت اختلاف بین آنها بروز کرد عده ای از جمله طیفور و قادر و رسول جدا شدند. تا بالاخره با اتحاد با برخی از افراد کشتگر و بخشی از شورای عالی مصطفی ، حماد و فرید و غیره سازمان اتحاد فدائیان خلق را بوجود آوردند».

روایت توکل از این «استعفا» و جدایی به نحوی دیگر است، او معتقد است که این جدایی "انشعاب" نبوده است:

« در اواسط سال ۶۰. ۴ تن از اعضای سازمان استعفا دادند که به مستعفیون معروف شدند.. انشعابی هم در کار نبود. این رفقا در استعفا نامه خود دلیل کناره گیری شان را اختلاف با مواضع سازمان و مبارزه ایدئولوژیک علنی اعلام کردند. اما از آنجائی که در میان آنها اعضای مرکزیت موقت نیزحضور داشتند و کنگره سازمان قرار بود ۲ ماه دیگر تشکیل شود، استعفاها پذیرفته نشد، تا کنگره تصمیم گیری کند. البته، مسائلی که کنگره می بایستی در مورد

آنها تصمیم گیری نماید، در تشکیلات به بحث گذاشته شده بودند. اختلافات هم تا حد زیادی روشن شده بودند. اختلاف با مستعفیون به ویژه در مورد اوضاع سیاسی داخلی، تاکتیک ها، مسائل بین المللی، از جمله شوروی و ضوابط عضوگیری، روشن شده بود. از این رو وقتی که کنگره تشکیل شد، تصمیم گرفت که با ارسال نامه ای از آنها بخواهد که در کنگره حضور یابند و علت استعفا را توضیح دهند. کنگره پس از حضور آنها قطعنامه ای صادر کرد. بخشی از آن را در زیر می خوانید:

".....پس از حضور اعضای مستعفی در کنگره و بحث و گفتگو پیرامون مسائل مورد اختلاف، مضمون نشست را آنها به این نحو پیشنهاد می کردند:

الف- این نشست تنها به مثابه یک پلنوم وسیع قلمداد شده و تنها بر سر برنامه سیاسی سه ماه سازمان تصمیم گیری نماید.

ب- اساسنامه سازمان به نحوی تنظیم شود که معیار عضوگیری همان معیارهای گذشته باشد.

ج - بر مسائل انقلاب جهانی، عصر، و انترناسیونالیسم پرولتری موضع گیری و تصمیم گیری نشود.

د- زمان نشست بعدی بمثابه کنگره تعیین تکلیف از هم اکنون مشخص شود و با این تذکر که این مدت نباید طولانی بوده و حدود سه ماه باشد، آنان طرح خود را به عنوان طرح سازش ارائه دادند.

کمیته مرکزی موقت سازمان نیز طرحی برای دستور جلسه ارائه داده بود که بغیر از مدت سه ماه و اساسنامه با طرح اعضای مستعفی منطبق بود. طرح کمیته مرکزی موقت سازمان با توجه به اینکه ماهیت نظرات و ادعاهای این افراد پیرامون مسائل مورد اختلاف و از جمله مبارزه ایدئولوژیک علنی مشخص شده بود توسط شرکت کنندگان تصویب و علیرغم خواست شرکت کنندگان مبنی بر ادامه حضور آنان در کنگره با این وجود آنان کنگره را ترک کردند.

از این رو کنگره تصمیم خود را در مورد این افراد به شرح زیر اعلام می‌دارد:

۱- اعضای مستعفی که دارای تمایلات رفرمیستی بوده و پس از انشعاب مدام تلاش می‌کردند مواضع رفرمیستی خود را درون سازمان رسوخ دهند و در این اواخر با پیش‌ش‌های تند موجود بکلی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان عدول کرده بودند، در کنگره نیز نشان دادند که به هیچ روی حاضر نیستند که درگیر یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی شوند، پیش از آنکه در یک مباحثه همه جانبه درگیر شوند کوشیدند مبارزه ایدئولوژیک - اصولی را با ابزار استعفا و کناره‌گیری از مبارزه به تخریب بکشانند.

۲- عمل آنان از لحاظ اصولی ناموجه و فاقد پرنسیپ‌های مبارزاتی بوده و ناشی از رویکرد انفعالی، خستگی مایوسانه از مبارزه بوده است.

۳- این اقدام یک نوع تشکیلات شکنی و پشت پا زدن به تعهد مبارزاتی محسوب می‌گردد. و نتیجه‌ی آن عبارت است از رسوخ بی پرنسیپی در مبارزه درونی و عدم اعتقاد به کار انقلابی.

۴- بنابه دلائل ذکر شده کنگره این افراد را به عنوان عناصر فرصت‌طلب و سازمان‌شکن از صفوف سازمان طرد می‌نماید.»

پرویز نویدی یکی از «مستعفیون» شرحی مفصل از روند این جدایی ارائه داده است :

«در سال ۱۳۶۰ با تشدید سرکوب حکومت و تظاهرات و درگیری‌های مجاهدین، فضای جامعه مختنق گشته و اعدام فعالان مجاهدین پس از ۳۰ خرداد ابعاد بی سابقه‌ای به خود گرفت. مجاهدین پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر، وارد درگیری مسلحانه با حکومت شدند. متاثر از چنین فضائی، گرایش به قهر در درون "اقلیت" تقویت شد. به ویژه بعد از اعدام رفیق سعید سلطانی در ۳۱ خرداد همان سال بحث بکارگیری تاکتیک مسلحانه در درون اقلیت مطرح شد. این مساله با مخالفت تعدادی از کادرها از جمله رفقا حیدر تبریزی و رسول آذرنوش، ۲ عضو از هیئت سیاسی ۳ نفره

مواجه شد. بحث تاکتیک مسلحانه به کمیته مرکزی سازمان اقلیت کشیده شد و در آنجا به تصویب رسید و تدارک آن در دستور قرار گرفت. رفقای مخالف خواهان علنی کردن اختلاف شده و تقاضای مبارزه ایدئولوژیک علنی در سطح جنبش را نمودند. اکثریت کمیته مرکزی از تن دادن به مبارزه ایدئولوژیک علنی که زمانی پرچم اقلیت در برابر اکثریت بود و یکی از پرنسیپ‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران اقلیت شناخته می‌شد، سر باز زد و آن را به بعداز برگزاری کنگره موکول نمود. همین امر باعث استعفای برخی از رفقا از مسئولیت هایشان گردید. در ابتدا رسول آذرنوش و پس از آن حیدر تبریزی و تعداد دیگری از اعضا استعفا داده و در کنگره شرکت نکردند. من در آن زمان مسئول شاخه کردستان اقلیت بودم و هنوز اطلاع دقیقی از کم و کیف این استعفاها نداشتم. بعد از بازگشت به تهران برای شرکت در کنگره، در جریان دقیق این وقایع قرار گرفته و به عنوان اعتراض از شرکت در کنگره خودداری کردم و طی نامه‌ای به کمیته مرکزی، این خواسته‌ها را در میان نهادم:

۱- اعضای مستعفی، استعفای خود را پس بگیرند.

۲- این نشست کنگره تلقی نشود. به عنوان پلنوم وسیع در نظر گرفته شود.

۳- مسائل مورد اختلافی که به استعفای برخی از رفقا منجر شده در این نشست مورد بررسی قرار گرفته و راجع به آن‌ها تصمیم گرفته شود.

۴- زمان تشکیل کنگره و نحوه سازماندهی و تدارک عملی و نظری آن در این پلنوم مشخص شود.

در پاسخ به این نامه گفته شد که چون فرصتی برای تشکیل جلسه کمیته مرکزی نیست، این نامه در ابتدای جلسه خوانده خواهد شد و نشست در باره اش تصمیم خواهد گرفت.

روز بعد هیئتی از طرف نشست با ما تماس گرفت و اعلام کردند که با پس گرفتن استعفاها موافقیم و از شما می‌خواهیم در جلسه شرکت کنید تا در

باره وضعیت حقوقی جلسه که کنگره هست یا نه مشترکا تصمیم گیری کنیم. ما موافقت کرده در جلسه شرکت کردیم. اما نشست در همان ابتدا تصمیم گرفت خود را کنگره بنامد. ما همبه ناگزیر نشست را ترک کردیم، بعد از کنگره، در گزارشی که سازمان اقلیت منتشر کرد ما را به عنوان مستعفیون معرفی نمود.»

پرویز نویدی در ادامه به تداوم کار گروه مذکور می پردازد و پروسه ی شکل گیری تشکیلاتی گرایش متبوع خود را بیان می کند:

« در سال ۱۳۶۲ برابر با ۱۹۸۳ کادرهای جدا شده از اقلیت در خارج کشور، بعد از انتشار سه شماره کار تئوریک، که مواضع سیاسی نظری این جمع را بیان می کرد و با پیوستن برخی کادرهای اقلیت در کردستان و خارج کشور، سازمان آزادی کار ایران (فدائی) را تشکیل دادند و با انتشار نشریه کار به عنوان ارگان مرکزی سازمان، فعالیت خود را ادامه دادند. در کردستان نیز تشکیلاتی با نام کمیته کردستان سازمان آزادی کار ایران (فدائی) ایجاد شد.»

از دیگر گروهبندی هایی که طی "کنگره" اقلیت شکل گرفت، فراکسیون موسوم به "سوسیالیسم انقلابی" بود که افراد منسوب به این گرایش به فاصله ی کمی از این سازمان جدا شدند. در رابطه با این گرایش نیز نظرات متفاوتی ارائه شد. مهدی سامع مشروح این واقعه را بدین ترتیب بیان کرد:

«در کنگره سازمان دو جبهه بندی در مقابل هم شکل گرفت. یک طرف ائتلاف ۴ نظر بود که مصوبات کنگره بر اساس توافق این ۴ نظر با دو سوم آرا و یا در مواردی کمی بیشتر رسمیت می یافت. طرف دیگر جریانی قرار داشت که خودش را سوسیالیسم انقلابی می نامید و تقریباً یک سوم شرکت کنندگان در کنگره از این نظر حمایت می کردند. رهبری تئوریک این گرایش را رحیم که در آن زمان خود را مارکسیست انقلابی می دانست و به رحیم تئوریک معروف بود به عهده داشت. رحیم از نفوذ تشکیلاتی چندانی برخوردار نبود و تنها حمایت چند تن از کادرهای قدیمی سازمان مثل هاشم و زنده یادان

کاظم (محمد رضا بهکیش) و بابک (محمود محمودی) از او سبب شده بود که چنین وزنی در کنگره پیدا کنند. البته این کادرها هم به طور کامل و در همه زمینه ها با او هم نظر نبودند اما به هر حال در کنگره در یک جبهه قرار داشتند.

در جریان رای گیری برای انتخابات کمیته مرکزی که حداقل رای برای انتخاب دو سوم رای شرکت کنندگان بود و قرار بود ۷ نفر انتخاب شوند، هیچیک از اعضای این جریان انتخاب نشدند. حتی تعدادی از افراد همین گرایش به رحیم رای ندادند. کسانی که انتخاب شدند هادی، توکل، نظام و من بودند. کنگره همچنین زنده یاد منصور اسکندری را که قبل از برگزاری کنگره دستگیر شده بود را به اتفاق آرا به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. کنگره تصویب کرد که اعضای منتخب با برگماری خود را تکمیل کنند.

ما ۴ نفر تصمیم گرفتیم که بر اساس آرا کسب شده زنده یادان محسن شانه چی، کاظم (محمد رضا بهکیش) و هاشم را به کمیته مرکزی اضافه کنیم و بعد ۷ نفر کمیته مرکزی رحیم، مستوره احمدزاده و احمد عطالهی (که پس از دستگیری با بازجوها همکاری کرد و تواب شد اما بازهم اعدام شد) را به مشاور کمیته مرکزی برگمار کردیم.

قرار بر این بود که سازمان بر طبق مصوبات کنگره حرکت کنند و گرایش سوسیالیسم انقلابی هم حق ارایه علنی نظرات خود را داشته باشد. در همین زمان تعدادی مقاله منتشر شد.

اما بلافاصله پس از کنگره اول زنده یاد محسن شانه چی دستگیر و به فاصله کوتاهی به شهادت رسید و در اسفند همان سال ضربه های سختی به سازمان وارد شد که آن هادی، نظام و کاظم از اعضای کمیته مرکزی و تعدادی دیگر از کادرهای سازمان به شهادت رسیدند. من پس از جلسات کمیته مرکزی که پس از کنگره برگزار شد به مسئولیت کردستان انتخاب شدم و در اسفند ماه که ضربات به سازمان وارد شد در کردستان بودم. قرار بود هم شاخه

کردستان تقویت شود و هم بخش روابط خارجی تقویت شود. پس از ضربات وارد شده بر سازمان از کمیته مرکزی سه نفر همراه با دو مشاور آن باقی مانده بودند. توکل، هاشم و من از کمیته مرکزی و رحیم و مستوره از مشاوران آن.

ضربات پس از کنگره تضاد بین توکل و هاشم را تشدید کرد. توکل طی نامه ای از من خواست که برای جلسه اضطراری کمیته مرکزی به تهران بروم و من در حالی که در کردستان کارهای زیادی باید انجام می دادم در اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در جلسه کمیته مرکزی در تهران شرکت کردم. مستوره در این جلسه شرکت می کرد اما به یاد نمی آورم که رحیم در این جلسه شرکت داشته باشد. خوبست که توکل، هاشم و مستوره در این شرکت یا عدم شرکت رحیم اگر چیزی به خاطر دارند بگویند. چرا که رحیم تئوریسن جریان سوسیالیسم انقلابی بود. این جلسه بسیار پر تشنج بود. توکل تصمیم داشت که هاشم را از دور خارج کند و هاشم هم که نظرات خوبی برای دفاع از سازمان در مقابل ضربات داشت جا به جا وارد بازی برنامه ریزی شده توکل می شد. من پیشنهاد کردم که بر اساس شرایط اضطراری کمیته مرکزی و کادرها و فعالان سازمان که زیر ضرب هستند به کردستان منتقل شوند. کمیته مرکزی در کردستان به سر و سامان دادن امور بپردازد و تا آنجا که می تواند با انتقال افراد به کردستان و سازماندهی جدید برای برگزاری یک نشست فوق العاده برای بررسی اختلافات و تعیین تکلیف با آن تلاش کند. این پیشنهاد پذیرفته شد و قرار شد که با جدیت به اجرا در آید.

من به کردستان برگشتم و کم کم دیگران هم به کردستان می آمدند. من به توکل و هاشم گفته بودم که بخش کردستان سازمان با وجود تعداد زیادی از پیشمرگان که عضو سازمان نیستند و در تشکیلات نظامی سازمان که یک تشکیلات دمکراتیک و غیر ایدئولوژیک بود فعالیت می کنند باید خیلی صبورانه و با مسئولیت برخورد کرد و از آنها خواسته بودم که به طور مستقیم در

امور این تشکیلات دخالت نکنند و از مسیر تشکیلاتی با تشکیلات کردستان رابطه داشته باشند.

در همین زمان و در حالی که پروسه انتقال به کردستان هنوز به پایان نرسیده بود من برای حل و فصل مسائل جنوب کردستان با تعدادی از مسئولان شاخه کردستان از منطقه بوکان راهی منطقه سنندج شدیم و این حرکت (کرد ها می گویند جوله) یک ماه طول کشید.

وقتی برگشتم دیدم همه ی توصیه ها نادیده گرفته شده و توکل یک نفره تصمیم به اخراج هاشم گرفته و هاشم هم از مقر مرکزی سازمان به یکی از روستاهای مجاور آن رفته و برای خودش ارتباطات جدیدی ایجاد کرده است. توکل به من گفت که اگر هاشم اخراج نمی شد این جا درگیری پیش می آمد و من گفتم باید با هاشم صحبت کنم و نظر بدهم. پیش هاشم رفتم و گفتم آیا برای تفاهم و رفتن به مسیر سازماندهی یک نشست فوق العاده آمادگی داری؟ به هاشم گفتم که اگر اینجا بوم نمی گذاشتم چنین شود و راهی برای سازش و تفاهم پیدا می کردم. هاشم در جواب طی توضیحاتی گفت قبل از هر جوابی باید حرکت توکل را محکوم کنی تا من بعد تصمیم بگیرم. من پیشنهاد هاشم را نپذیرفتم. اما بعدها به این نتیجه رسیدم که پیشنهاد هاشم هم عادلانه بود و هم درست. من باید طی نامه ای به کمیته مرکزی ضمن محکوم کردن اقدام توکل از آنها می خواستم که برای تصمیم درست همه انرژی در جهت برگزاری نشست فوق العاده به کار گرفته شود هرچند که با توجه به توان و ظرفیت آن زمان ما و به خصوص برخوردهای توکل و با توجه به رویدادهایی که بعدا اتفاق افتاد بعید می دانم که نتیجه بهتری عاید می شد اما به هر حال باید من پیشنهاد هاشم را می پذیرفتم و آن را با پیشنهاد خودم تلفیق می کردم و یکجا ارایه می دادم.»

گزارش "سیاوش" از جناح چپ تصویری تا حدودی روشن تر از گرایش مذکور ارائه می دهد.

«در نشست مشترک کمیته ی مرکزی اقلیت و نمایندگان جناح چپ» که در دی ماه ۶۰ و به منظور حل عملی مسئله ی وحدت برپا گردید، نظرات اکثریت «جناح چپ» پیرامون «کنگره» و مصوبات آن، توسط نمایندگان «جناح» عنوان شد. همچنین این امر نیز تصریح گردید که مصوبات «کنگره» با خط سیاسی «جناح» مغایر بوده و از این رو مورد تأیید اکثریت «جناح چپ» نمی باشد. ... از سوی رفقای اقلیت نیز گزارش شفاهی در باره ی نقطه نظرات موجود در «کنگره» عنوان گردید. بر طبق این گزارش «گرایش» در درون «کنگره» با طرح نقطه نظرات خویش و ارائه ی برخی پیشنهادات، پیدایش صف بندی نوینی را در درون «اقلیت» اعلام می نماید. «اقلیت» همچنین اظهار می کند که هیچ کدام از دو نظر موجود در درون «جناح چپ» با نظرات موجود در اقلیت کاملاً منطبق نمی باشد، لیکن چنین می توان گفت که نظرات اکثریت «جناح چپ» در کلیتی مشابه با نظرات اقلیت «کنگره» و نظرات اقلیت «جناح چپ» در کلیتی مشابه با نظرات اکثریت «کنگره» می باشد.»

که در سطور بعد روشن می شود که منظور از اقلیت «کنگره» همانا گرایش سوسیالیسم انقلابی است. یدی شیشوانی در توصیف این گرایش به نکات جدیدتری اشاره دارد:

«در همان کنگره اول اقلیت در سال ۶۰ گرایشی به رهبری الف رحیم شکل گرفت که بعد ها بنام گرایش سوسیالیسم انقلابی معروف شد. این گرایش به مرحله انقلاب سوسیالیستی تأکید داشت و با توجه به نقد هائی که به مواضع سازمان داشت توانست در کنگره توجه اعضای شرکت کننده در کنگره را که از کارکرد رهبری ناراضی بوده به مواضع سازمان انتقاد داشتند به سمت خود جلب کند برخی از مواضع این گرایش تا سی درصد و شاید بیشتر آرای کنگره را بخود اختصاص داد. اما از یک طرف رهبری این جریان بسیار ضعیف و فاقد توان سازماندهی و ادامه مبارزه بود و از طرف دیگر مناسبات بسته درونی و فضای سرکوب امکان ادامه مباحثات نظری و گسترش این گرایش را نداد حتی

بنا به تصویب کنگره نماینده ای هم در کمیته مرکزی داشتند. اما طولی نکشید اختلافات از مسیر نظری خارج شد کمیته مرکزی با متهم کردن آنها به ایجاد روابط محفلی با هم دیگر آنها را تحت فشار گذاشت. در نتیجه در جریان تشدید بحران مجدد در سازمان تنها چند ماه بعد از کنگره در اسفند ۶۰ اکثریتی از اعضای کمیته مرکزی و بخشی از کادرهای گرداننده سازمان ضربه خورده و شهید و یا دستگیر شدند رفقا کاظم بهکیش و علی از وابسته گان این گرایش بودند که بعد ها کمیته مرکزی علت عمده این ضربه را متوجه محفل بازی و ارتباطات و بی نظمی های این گرایش نسبت داد بعد از آن خود رحیم که تئورسین این گرایش بود رفت خارج و کلاً از مبارزه سیاسی دست کشید و به کار تحقیقی پرداخت و هاشم هم که خود را متعلق به این گرایش میدانست اوایل سال ۶۱ رفت کردستان و سپس عازم خارج شد. در خارج از کشور بخشی از اینها که به ترتسکی گرایش داشتند با تراب ثالث و دیگران در پاریس نشریه ای بنام سوسیالیسم و انقلاب منتشر کردند که سپس متوقف شد و کلاً پراکنده شدند.»

هاشم که خود از اعضای این گرایش در این مقطع زمانی بوده است، وارد جزئیات نشده و در کلیتی عمومی خطوط نظری این گرایش را تصویر می کند. «گرایش سوسیالیسم انقلابی» گرایشی بود که بر سر چند نکته اساسی با جریان غالب بر «اقلیت» اختلاف و تمایز داشت:

نخستین و اصلی ترین «اختلاف» بر سر «مبارزه ی ایدئولوژیک علنی» بعنوان یک «پرنسیب» بود. چرا که ارزیابی ما این بود: جنبش چپ پراکنده و فاقد خط و برنامه است. «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» این اقبال نصیب اش شده است که «محور» و سازمانگر مبارزه ای شود که در آن چپ ها بر سر مسائل میرم و وظایف خویش مباحثه و مجادله ی نظری کنند تا گرایشات روشن شده و شکل بگیرند. «اکثریت» از این وظیفه ی تاریخی فرار

کرد چرا که او با داشتن حزب توده و اردوگاه اش نیازی بدان نداشت. «اقلیت» اما به رغم طرح آن، در انشعاب از اکثریت، بعداً از آن واهمه داشت.

اختلاف دوم که بسیار حیاتی بود، مسئله «تشکیلات»ی بود. یعنی ساختار علنی و ضربه پذیر تشکیلات (بویژه هواداران که مطلقاً علنی بودند) زیر هجوم کمیته ها و سپاه اسلام قرار گرفته بود. می بایست سریعاً تغییر می کرد. ابتدا در «کمیته مرکزی» سپس خطاب به اعضا، مطلبی نوشتیم که در آن ضرورت عقب نشینی به کردستان و تشکیل اجلاسی فوری را برای آن، طرح کردم. آن را تا توانستند پخش نکردند. در گوشی اما می گفتند: «ترسیده اند» و توکل در پاسخ نوشت: «کمونیست ها آخرین کسانی هستند که سنگرها را ترک می کنند». (از منتخب آثار لنین)

تمایز یا اختلاف سوم که اختلافی اساسی و کلیدی بود. عطف توجه جدی به جنبش کارگری و سوسیالیستی بود! ما به «روشنفکران خرده بورژوا» بدبین بودیم و معتقد بودیم بدون برش قطعی از پوپولیزم و بدون داشتن یک «روش کار سوسیالیستی» نمی توانیم به رشد و توسعه ی جنبش کارگری و سوسیالیستی یاری برسانیم.

اختلاف چهارم: در بسیاری جهات با استالینیزم مسئله داشتیم. پاسخ گرایش قالب، انگ «تروتسکیزم» بود.

اختلاف پنجم: تمایلات غالب (سامع- توکل) به سمت «شورای ملی مقاومت» و چشم انداز زنده کردن «مجاهد و فدایی...» بود. ما به «کمیته های کارخانه» فکر می کردیم و اصولاً مخالف کسب قدرت به هر قیمت و وسیله بودیم.

... این ها همه در حد یک گرایش بود و به همین جهت اسم خودمان را «گرایش» گذاشتیم. متأسفانه اکثر رفقای ما که در موقعیت های حساس و پر خطر تشکیلات بودند (چاپ و پخش) با اولین ضربه ها از پای در آمدند».

اما توکل می گوید که این گروه از ابتدا تصمیم به انشعاب داشته است و پس از انشعاب هم هر یک به دنبال کار و زندگی خود رفته است.

«در کنگره سازمان گرایشی خود را نشان داد که تمایلات تروتسکیستی داشت. به جز چند نفر که اعضای ثابت آن را تشکیل می دادند، در برخی قطعنامه های پیشین هادی شان، تعداد دیگری هم به آنها رای دادند، اما به این گرایش تعلق نداشتند. با این وجود، هیچ یک از قطعنامه های پیشنهادی آنها تصویب نشد و هیچ یک از اعضای این گرایش نیز به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نشدند. کنگره، تنها به ۵ تن به عنوان اعضای کمیته مرکزی رای داد، اما این حق را به کمیته مرکزی داد که از طریق برگماری، تعداد اعضای خود را افزایش دهد. با وجود این که ما از تروتسکیسم شناخت داشتیم و می دانستیم که این گرایش در هر تشکیلاتی که شکل می گیرد، فوراً تحت عنوان حق گرایش، یک فراکسیون تشکیل می دهد و بعد هم انشعاب می کند، اما با این وجود تعدادی از آنها را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کردیم. خود من فکر می کردم که بهتر است آنها به کمیته مرکزی آورده شوند، تا شاید بتوانیم جلو انشعاب را بگیریم. بنابراین ۲ تن از آنها، هاشم و کاظم را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کردیم. رحیم به عنوان عضو علی البدل کمیته مرکزی و عطاءاللهی هم به عنوان مشاور در کار چاپ.

بعد هم اشتباه دیگر، دو مسولیت مهم امنیتی و چاپ مخفی سازمان در شرایط سرکوب و یورش رژیم، به رفیق کاظم و عنصری که بعداً خیانت کرد، عطاءاللهی واگذار گردید. اما آنها تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بودند. هنوز ۲ ماهی از کنگره نگذشته بود که اعلامیه شان را هم برای انشعاب آماده کرده بودند. از چاپ ارگان سازمان خودداری نمودند و گفتند که رفقا مسئله دارند. بنابراین نمی توانند نشریه کار را چاپ کنند. در بخش چاپ و توزیع یک هرج و مرج تام و تمام ایجاد کرده بودند. ضربه اسفند ماه ۱۳۶۰ هم از درون همین بخش به سازمان وارد آمد. عطاءاللهی دستگیر شد، چاپخانه و

مراکز توزیع و تعدادی از اعضای مرکزیت و کادرهای سازمان را لو داد. سرانجام در اوائل سال ۶۱، انشعاب کردند. اعلامیه ای دادند به اسم "گرایش سوسیالیسم انقلابی". این هم اولین و آخرین اطلاعیه‌ای بود که من از آنها دیدم. بعد هم هر کدام شان رفتند دنبال کار و زندگی خودشان.»

اما بحران حتی پس از برگزاری کنگره ی اقلیت و استعفا و انشعابات گونه گون هنوز از این سازمان رخت برنبرد. این بار بحران و انشعاب در کردستان رخ داد و مسئول شاخه ی کردستان از این سازمان جدا شد. توکل در این زمینه درست مثل مورد «مستعفیون» معتقد است که انشعابی صورت نگرفته است:

«در مورد مهدی سامع، ما انشعابی نداشتیم. مهدی سامع مسئول تشکیلات کردستان بود. در تشکیلات کردستان یک، دسته بندی میان پیشمرگان شکل گرفته بود. هرج و مرج و رقابت های نا سالم باعث گردید که ۱۱ تن از پیشمرگان سازمان در یک عملیات، درگیری با نیروهای جمهوری اسلامی، جان خود را از دست بدهند. این مسئله بحران را در تشکیلات کردستان به نهایت رساند. تمام پیشمرگان یکی از مقرهای سازمان در اعتراض به مهدی سامع، مقر را ترک کردند و رفتند. وضعیت دشواری پیش آمده بود. وی دیگر نمی توانست به خاطر اشتباهاتی که در اداره تشکیلات داشت، در مسولیت‌های خود باقی بماند. خود وی این اشتباهات را نمی پذیرفت. کمیته مرکزی به خاطر این اشتباهات وی را از عضویت کمیته مرکزی و مسولیت شاخه کردستان بر کنار کرد. قرار شد وی تا برگزاری کنگره مسولیتی نداشته باشد و کنگره در مورد وی تصمیم نهائی را بگیرد. اما وی این تصمیم را نپذیرفت و به اتفاق یک عضو دیگر سازمان زینت میرهاشمی تشکیلات را ترک کرد و به مجاهدین خلق پیوست. بعد از این بود که کمیته مرکزی حکم اخراج وی را صادر کرد.»

روایت یدی شیشوانی از این واقعه اما متفاوت از توکل است:

« بعد از ضربه سال ۶۰ مهدی سامع و توکل که از کمیته مرکزی باقی مانده بودند به کردستان منطقه آزاد رفته بودند. مهدی سامع که مسئول کمیته کردستان هم بود بتدریج با توکل اختلاف پیدا کرد و آشکارا می گفت که طرفدار مجاهدین است و اتحاد عمل و غیره با آنها را تبلیغ و تشویق می کرد. درسال ۶۱ پلنوم وسیع سازمان که در آن همه مسئولین سازمان از جمله خود من تشکیل شد قرار شد کنگره تا چند ماه دیگر برگزار شود اما باقیمانده کمیته مرکزی خواستند که کمیته مرکزی تا برگزاری کنگره موقتاً ترمیم شود که بنا براین با نظر توکل و مهدی، حسین زهری که قبل از آن مسئول خارج کشور شده بود و در پاریس اقامت داشت و امور مالی و غیره را در دست داشت، بعلاوه مستوره احمد زاده، به کمیته مرکزی انتصاب شدند. با انتصاب اینها و آمدن مصطفی مدنی، توکل تقویت شد و بتدریج محفل بازی و اختلافات تشدید شد. انتقادات به کمیته کردستان با مسولیت مهدی بالا گرفت و در همین زمان دریک عملیاتی نابرابر نزدیک به ۲۰ نفر تعداد دقیق یادم نیست از کادرهای نظامی و پیشمرگه درمواجه با نیروی ارتش و سپاه شهید شدند که این امر چنین وانمود شد که مهدی سامع بدون حساب و کتاب و صرفاً برای نشان دادن عملکرد کمیته کردستان باعث این ضربه بوده و در نتیجه تشدید اختلاف، بالاخره مهدی سامع هم تحت عنوان معروف عناصر نفوذی بورژوازی به همراه چند تن از هوادارانش در کردستان، اخراج شدند و بعد از سرگردانی و بالاخره با ایجاد مقری به کمک مجاهدین، سازمان چریکهای پیرو هویت را تشکیل دادند که ادعا داشتند طرفدار نظرات بیژن هستند.»

و بالاخره مهدی سامع که خود از چهره های اصلی این انشعاب است بدین سان به بازگویی مفصل آن می پردازد:

«پس از جدایی هاشم، مساله ترمیم کمیته مرکزی و تشکیل یک نشست وسیع مهمترین مساله بود و این در حالی بود که از شاخه کردستان همچون پشت جبهه هم استفاده می شد. کسانی که به کردستان آمده بودند یکباره با یک

تجمع از نیروهای سازمان مواجه می شدند و هرکسی می خواست به نوعی نظراتش را در این تجمع پیش ببرد. من نسبت به این که هر کسی به نوعی در شاخه کردستان محفل ایجاد می کرد هشدار داده بودم. به هر حال از کمیته مرکزی من و توکل مانده بودیم و از مشاوران کمیته مرکزی مستوره. ما اول مستوره را وارد کمیته مرکزی کردیم و بعد حسین زهری را. همچنین زینت میرهاشمی، زنده یادان نفیسه ناصری(نسترن) و اشرف بهکیش را به مشاوران کمیته مرکزی انتخاب کردیم. این اقدام اعتراض زیادی را برانگیخت. من معتقد بودم که ترمیم کمیته مرکزی درست بوده و ما تا برگزاری نشست وسیع که برای سه ماه آینده برنامه ریزی کرده بودیم ناچار بودیم این کار را بکنیم و به خصوص این که کنگره هم در مورد ترمیم کمیته مرکزی در هنگامی که تعداد کافی رای نیاورده بودند به کمیته مرکزی منتخب اختیار داده بود. در مورد افراد هم بیشترین اعتراض روی حسین زهری بود. بعضی از افراد هم می گفتند که باید از تشکیلات نظر خواهی می شد. مدافع حسین زهری(بهرام) که بیشترین اعتراض در مورد او بود توکل بود و علت آن هم این بود که همه امکانات تدارکاتی سازمان و به ویژه ارتباط مسایل مالی در خارج که قبلا همه اینها در مسئولیت هادی بود، پس از ضربات در اختیار حسین زهری قرار گرفته بود. توکل توضیح می داد که این انتخاب تا نشست وسیع است و پس از آن تصمیم جمعی خواهیم گرفت.

در این زمان شاخه کردستان بسیار فعال بود و چندین عملیات مهم انجام داد که در آن تعدادی از کادرهای برجسته سازمان در بخش کردستان به شهادت رسیدند. سازمان روی این عملیات بسیار تبلیغ می کرد و پس از ضربات اسفند سال ۱۳۶۰ دوباره سازمان جان گرفته بود. روزنامه کار هم در تهران منتشر می شد. توکل تمام تلاشش این بود که تهران را تقویت کند. نظر من این بود که باید همه افرادی که زیر ضرب هستند به کردستان منتقل شوند و پس از آن که کاملا از نظر امنیتی سازمان چک شد، مساله سازماندهی در تهران مورد توجه قرار گیرد. سرانجام نشست وسیع تحت عنوان «پلنوم

وسیع» برگزار شد. این نشست بسیار پر تشنج بود. مهمترین اشکال این نشست این بود که به جزئیات می پرداخت. بسیاری می خواستند خرده حسابهای گذشته را تصفیه کنند. موضوع شاخه کردستان در این نشست و این که این شاخه «پرولتری» نیست و گرایش «لیبرالی» در آن مسلط است از مسائل داغ این نشست بود. تعدادی از رفقای شرکت کننده عجله داشتند که شاخه کردستان که بسیاری از نیروهای تازه وارد سیاست شده بودند را به حزب تبدیل کنند. بحث در مورد این نشست زیاد است. اما به هر حال اکثریت شرکت کنندگان از تصمیمات کمیته مرکزی با این شرط که به زودی برای تدارک کنگره سازماندهی شود پشتیبانی کردند.

پس از این نشست کمیته کردستان برای اجرای تصمیمات نشست وسیع تشکیل جلسه داد و بر طبق این تصمیمات قرار بود به نیروهای پیشمرگ سازمان آموزش کمونیستی داده شوند و به قول رفقای که به دنبال حزب سازی بودند «پرولتری» شوند. کمیته کردستان تصمیم گرفت که دوره ای از آموزش در دستور کار قرار گیرد. در شاخه کردستان نیروهای خوب و صادقی بودند اما متاسفانه بسیاری از کادرهای سازمان که از جاهای دیگر آمده بودند با محفل سازی در این نیروها به تشدید تضادها می پرداختند و بر بحران دامن می زدند. کمیته کردستان همراه با کمیته نظامی کردستان تصمیم گرفت که به مناسبت ۱۹ بهمن چند عملیات در کردستان انجام گیرد. سه عملیات توسط کمیته کردستان طراحی شد و واحد های پیشمرگ راهی منطقه عملیات شدند. فقط یکی از این سه عملیات توانست صورت گیرد. عملیات در ابتدا موفقیت آمیز بود و ضربه هم نداشت. اما پس از اجرای عملیات فرمانده دسته تصمیم می گیرد که برای جمع آوری وسایل باقی مانده از نیروهای رژیم، به عملیات ادامه دهد. این زمان اضافه سبب می شود که رژیم نیروهای زیادی را وارد صحنه کند که متاسفانه منجر به شهادت ۱۱ تن از پیشمرگان سازمان و فرمانده دسته زنده یاد مسعود رحمتی می شود. جسد شهدا به دست نیروهای رژیم می افتد. پس از این عملیات برای کسانی که مترصد بهانه

گیری بودند فرصت مناسبی پیش می‌آید. برای ما مهم بود که جسد‌ها را تحویل بگیریم و از طریق کدخدای یکی از روستاها وارد معامله با رژیم شدیم و به ازای هر جسد یکی از نیروهای رژیم که در زندان سازمان بود را معاوضه کردیم. یک یا دوفتر هم اضافه دادیم که یکی از آن افراد اکنون ساکن آلمان است.

به هر حال پس از این معاوضه و انجام مراسم خاکسپاری، توکل بخشی از تشکیلات را به شدت علیه من تحریک کرد. در آن شرایط من برای این که یک فاجعه پیش نیاید از مسئولیت کمیته کردستان استعفا دادم. ... حال دیگر توکل به آروزی خود رسیده بود و می‌خواست تشکیلات پیشمرگه را کمونیستی کند. ... اما توکل به همین هم قناعت نکرد و در خرداد سال ۶۲ جلسه کمیته مرکزی برای تصمیم‌گیری در مورد من را تشکیل داد. در این جلسه من، توکل، حسین زهری، مستوره و بدون حضور مشاوران کمیته مرکزی و طی ۱۵ دقیقه حکم اخراج از پیش تنظیم شده را به دست من داد.

پس از این حکم جمعی از کادرها و پیشمرگان سازمان در اعتراض به این اخراج غیر قانونی و بیشتر شبه‌کودتایی بود که بعدها توکل آن را انکار کرد، از اقلیت جدا شدند. ... من و رفقایم در آن زمان از تمامی حقوق حقه خود گذشت کردیم....»

مهدی سامع پس از این تحولات به همراه رفقا و هم‌نظران خود به "شورای ملی مقاومت" پیوست و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (پیرو برنامه‌ی هویت) را تشکیل داد. او خود در مورد این پروسه چنین می‌گوید: «در مورد نظر پیرامون شورای ملی مقاومت هم خود توکل به خوبی می‌داند که در ابتدای تشکیل شورای ملی مقاومت ایران خود وی نیز از طرفداران پیوستن به شورا بود و اصرار داشت که من برای مذاکره با مجاهدین به پاریس بروم؛ که من در هیأت سیاسی به علت عدم انسجام سازمان این مسأله را نپذیرفتم. در آن زمان زنده‌یادان منصور اسکندری، محسن شانه‌چی و

نظام (یدالله گل‌مژده) هم نظر مثبت داشتند و تنها نقطه چالش آنها وجود بنی صدر در شورا بود. در آن زمان در کمیته مرکزی و هیأت سیاسی فقط هاشم، هادی و کاظم به طور قاطع مخالف طی مسیر مذاکره برای پیوستن به شورا بودند. در همان زمان، سازمان ما، راه کارگر و جناح چپ اکثریت نامه‌ای به سازمان مجاهدین نوشتند که گرایش عمومی این سه جریان را نشان می‌داد. این نامه در نشریات آن زمان در خارج از کشور به چاپ رسیده است. بعد از آن هم، سازمان ما و حزب دموکرات کردستان ایران، نامه‌ای مشترک در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۰ برای سازمان مجاهدین خلق ایران نوشتیم، که مسعود رجوی در تاریخ ۱۸ شهریور همان سال به این نامه پاسخ داد. مدتی پس از این پاسخ، حزب دموکرات کردستان ایران به شورای ملی مقاومت ایران پیوست. متن نامه مسعود رجوی هم در کنگره سازمان قرائت شد.

مصوبات کنگره سازمان هم که مصوباتی بر اساس سازش ۴ نظر بود به هیچ وجه توجیه‌کننده نظرات بعدی توکل که به میل خود آن را نقض می‌کرد نبود. به هر حال پس از اخراج من و جدایی تعدادی از کادرها و پیشمرگان سازمان، ما مدتی بدون هرگونه امکانات به سر بردیم. هدف ما این بود که برای آینده برنامه ریزی کنیم و بدین ترتیب جریانی به نام سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (پیرو برنامه هویت) شکل گرفت که پس از چند سال و با روشن شدن خطوط فکری ما «پیرو برنامه هویت» را از نام خود حذف کردیم»

از دیگر گزارشات دریافتی کسی به جز مهدی سامع به این مقطع از تاریخ اقلیت اشاره ای ندارد.

از دیگر نقاط عطف در تاریخ سازمان اقلیت، مسئله‌ی درگیری درون گروهی و کشتار شماری از فدائیان خلق توسط نیروهای همین سازمان است، یدی شیشوانی که در زمره‌ی شاهدان و ناظران این کشتار است، این گونه به شرح مآووقع نشسته است:

«بعد از اخراج مهدی سامع اما بحران فروکش نکرد به همراه بدتر شدن وضعیت در داخل کشور که با ضربات متعددی توأم بود و به همراه عقب نشینی از کردستان ایران به کردستان عراق، اختلافات و دسته بندی ها ادامه یافت تا درآستانه کنگره دوم این دسته بندیها شدید شد. بخشی از کادرها و مسئولین داخل نیز به کردستان آمدند تا کنگره برگزار شد و تاخیر در برگزاری کنگره و نبود فضای باز و علنی، مباحثات به دسته بندیها دامن زد. تلاش رفقای تازه وارد از جمله خود بنده برای پایان دادن به این دسته بندیها به جایی نرسید. در راس دسته بندیها در یک طرف توکل، مستوره و حسین زهری و درطرف دیگر مصطفی مدنی، حماد شیبانی و فرید که بصورتی اختلافات سیاسی خود را بیان می کردند. ناگفته نماند که چند ماه قبل از فاجعه ۴ بهمن کتابی نوشته بودم تحت عنوان انقلاب ایران و وظایف پرلتاریا که منتظر انتشار آن بودم! اما توکل با انتشار آن مخالفت می کرد و پایداری من بر روی پرنسیب مبارزه نظری علنی که از مصوبات کنگره بود باعث شد تا در یک جلسه توکل، حسین زهری و مستوره احمدزاده، مرا اخراج کردند. این سیاست اخراج و تهدید تا ۴ بهمن ادامه یافت. من در این مقطع اخراجی بودم. ولی این اختلافات، بالاخره در روز ۴ بهمن به یک فاجعه منجر شد».

مصطفی مدنی که خود سر دیگر درگیری چهارم بهمن بوده است، در این رابطه به تفصیل می گوید:

«به پاره ای از کرده های قبل از ۴ بهمن نگاه کنیم: رهبری اقلیت در کردستان هر روز بحران جدیدی می آفرید. از دو نفر رهبری باقی مانده اقلیت هیچکدام تحمل دیگری را نداشتند. یکی به کمک دو نفر انتصابی، دومی را اخراج کرد و تشکیلات را تا حد انهدام با بحران روبرو ساخت. رهبری جدید یک روز علیه حزب دمکرات و قطع رابطه کامل با آن برمی خاست و یک روز علیه راه کارگر و اعمال سیاست بایکوت در قبال آن. بگونه ای که هیچ کس اجازه حتی دیدار دوستانه با رفقای خود در اردوگاه راه کارگر را نداشت. در

خارج از کشور هر روز خبر حمله و هجوم نیروهای اقلیت به میز کتاب دیگر جریانات سیاسی، گوش را کر می کرد. بخصوص از ضرب و شتم در سیته یونیورسیته پاریس، نیز با افتخار صحبت می شد.

در کردستان در داخل تشکیلات، «کلاه بوقی» برای هر عضو مخالف این جنجال ها از پیش آماده بود و اگر کارساز نمی افتاد اخراج، قطعی می شد. در پاره ای موارد تهدیدهای جدی با اسلحه را هم دیده بودیم. علی رغم این من به همه اینها آنچه را که هرگز جز در سینه نگفته ام اضافه می کنم:

۴ بهمن ادامه فقط این رفتار نباید بحساب بیآید. از نظر من دلارهای کلانی که دستگاه امنیتی صدام دور از چشم اعضا تشکیلات در اختیار رهبری اقلیت قرار می داد و اسلحه هائی که مخفیانه در بازار سیاه به دلار مبدل می گشت، عامل اصلی جسارت شوم رهبری برای دستور تیراندازی روی دوستان خویش بود. رهبری بی دسترسی به این «گنجینه» قدرت بخش، هرگز جسارت چنین تصمیم مهبیی را نمی توانست داشته باشد. این روش همه دولت هائی بود که بجای ملت به یک نیروی خارجی متکی بودند. آیا آن رهبری ای که به نیروی درونی خویش و توان توده های تشکیلات اتکا داشته باشد، دستور تیر روی دوست را به مخیله خویش راه خواهد داد؟ نه! مطلقاً نه! این «نه» عامل گناه مرا نیز در ایجاد چنین فاجعه ای فراهم آورد. من شاید از معدود افرادی بودم که می توانستم جلوی این فاجعه را بگیرم ولی نگرتم، چون هرگز باور نداشتم که اسلحه های تهدید کننده، بالاخره روزی شلیک خواهند گشت! بهترین راه جلوگیری ترک کردن این تشکیلات بود. قبل از چهارم بهمن خیلی از دوستان مدام به من می گفتند، بهتر است استعفا بدهیم و برویم چون اینجا دارند علیه ما سازماندهی نظامی می کنند. پاسخ من این بود که کسی به خود شلیک نمی کند. اگر اینجا خونی از دماغ کسی بریزد، اول از همه اقلیت مرده است. باور من ولی حقیقت نبود. راست این بود که

اقلیت، با تدارک ۴ بهمن به دست خویش اقدام به خودکشی کرد و به نقش سیاسی خود برای همیشه پایان داد.

با تشدید شرایط سرکوب و ضربات سختی که از بعد از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ بر تشکیلات اقلیت وارد آمده بود، این سازمان رهبری خود را به کردستان منتقل کرد. از کل رهبری اقلیت فقط دو نفر باقی مانده بودند. این دو، تا برگزاری کنگره سازمانی، دو تن دیگر را انتصاب کردند. این کنگره اما بدلیل اختلافات داخلی هرگز برگزار نشد. در کردستان اکثر کادرهای تشکیلات با سیاست های رهبری به مخالفت برخاستند. رهبری به اخراج پیاپی مخالفین پرداخت. مخالفین در مقابل این اخراج ها ایستادند و خواستار برگزاری کنگره شدند. طبق اسنادی که تمامی نیروهای سیاسی در کردستان انتشار دادند، نیروهای مخالف رهبری اقلیت، در چهارم بهمن ماه ۱۳۶۴، بمنظور تحصن علیه این اخراجها و فشار برای برگزاری کنگره به محل دفتر رهبری اقلیت که یک فرستنده رادیویی نیز در آن قرار داشت، در یکی از دهات کردستان عراق بنام «گاپیلون» آمدند. اما رهبری اقلیت با این ادعا که مخالفین بمنظور تسخیر رادیو به این محل آمده اند، دستور تیراندازی بسوی آنها را صادر کرد که در نتیجه تیراندازی متقابل، پنج تن از نیروهای اقلیت در این درگیری کشته شدند. از آنجا که این محل بعنوان منطقه آزاد، تحت تسلط «اتحادیه میهنی کردستان عراق» قرار داشت. «اتحادیه میهنی» به برگزاری یک کمیسیون تحقیقات به منظور بررسی دلائل این درگیری اقدام نمود و از تمامی نیروهای سیاسی ایرانی در کردستان عراق برای شرکت در آن دعوت بعمل آورد. کمیسیون با ترکیب دو نماینده از طرف هر حزب یا سازمان سیاسی برگزار شد که عبارت بودند از: اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب کمونیست ایران - کومه له، راه کارگر، چریکهای فدائی، دفتر ماموستا عزالدین حسینی. کمیسیون تحقیق بعد از ۵ روز بررسی به اتفاق آراء، رأی بر محکومیت رهبری اقلیت صادر کرد. تمامی سازمانهای سیاسی عضو کمیسیون نیز مستقلاً اطلاعی هائی با همین مضمون منتشر نمودند.

اما، توکل در رابطه با چهارم بهمن می‌گوید:

«وقتی که ما در سال ۱۳۶۴ درحال تدارک کنگره دوم بودیم و مسائل برنامه ای و اساسنامه ای در تشکیلات مورد بحث بود، آنها موضعی را مطرح کردند که با موازین ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی هیچ سازگاری نداشت. من همان موقع در نوشته ای مواضع شان را نقد کردم و گفتم که آنها از نظر سیاسی، رفرمیست‌اند و به لحاظ شیوه و سبک کار، آنارشویست. آنها با برخی از عناصر ناراضی در تشکیلات کردستان مناسبات محفلی و مافوق تشکیلاتی برقرار کرده بودند. قرار ما این بود که در اسفند ماه کنگره سازمان را تشکیل دهیم. در گزارش به تشکیلات هم آن را مطرح کرده بودیم. رفقای که قرار بود از داخل به کردستان بیایند، آمده بودند. وقتی که آنها دیدند جز همین چند نفری که در کردستان هستند، کسی با آنها نیست و درکنگره در اقلیت محض قرار می گیرند، دست به یک ماجراجویی تاسف بار زدند. در ۴ بهمن ۱۳۶۴ از کمیته کردستان پیامی از طریق بی سیم به کمیته رادیو ارسال می شود که این افراد به اتفاق گروهی از پیشمرگان مسلح به قصد تسخیر مقر رادیو حرکت کرده اند و قبل از ترک مقر آنتن بی سیم را نیز قطع کرده اند که امکان ارتباط و خبر دهی نباشد. رفقای کمیته کردستان، پس از وصل مجدد آنتن، موفق می شوند که این پیام را برسانند. کمیته رادیو در یک نشست اضطراری تصمیم می گیرد که نیروهای مسلح حفاظت از رادیو اجازه ورود مسلح به هیچ فردی را به مقر ندهند. چنان چه کسی می خواهد وارد مقر شود، اسلحه خود را در روابط عمومی تحویل می دهد و سپس وارد مقر رادیو می‌شود. اما آنها نه تنها از دادن اسلحه خودداری می کنند، بلکه رفیقی که از آنها می خواهد اسلحه خود را تحویل دهند به گلوله بسته می‌شود. نیروهای مسلح حفاظت از رادیو متقابلاً به آنها شلیک می کنند. در نتیجه این واقعه تاسف با ر ۳ تن از رفقای رادیو و ۲ تن از آنها جان خود را از دست می دهند. آنها سپس انشعاب کردند و نام "سازمان چریک های فدائی خلق

ایران- شورای عالی" را بر خود نهادند و بعد هم به سازمان دیگری پیوستند.»

پس از حادثه چهارم بهمن، اقلیت به دو قسمت منشعب گشت که یکی بنام همان اقلیت و دیگری بنام شورای عالی به فعالیت سیاسی ادامه دادند. اقلیت بفاصله کمتر از یکسال پس از واقعه ۴ بهمن دچار دو انشعاب پیاپی دیگر شد که دو گروه با یک اسم مشترک یعنی همان اقلیت و گروه سوم بنام «هسته اقلیت» فعالیت جدیدی را آغاز کردند. «شورای عالی» بعد از سالها فعالیت با سازمان فدائی به وحدت رسید.»

همان طور که یدی شیشوانی و دیگر اعضای پیشین اقلیت در گزارش های خود اطلاع می دهند، در پی این انشعابات و جدایی ها، توکل سازمان فدائیان اقلیت، مستوره احمدزاده "هسته ی اقلیت" و حسین زهری "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" را بنا نهاد و به فعالیت های خود ادامه دادند. از دیگر گروه و سازمان هایی که پس از این انشعابات متوالی پایه گذاری شدند، "سازمان اتحاد فدائیان کمونیست" بود. یدی شیشوانی در باب این جریان می گوید:

«سازمان اتحاد فدائیان کمونیست از هیچکدام از گروه هائی که در پروسه انشعابات و پاشیدگی های اقلیت بوجود آمدند، منشعب نشد. ...عده ای از اعضا و کادرهای کمونیست سازمان به این نتیجه رسیدند که برای بازسازی تشکیلات خود و در پاسخ منطقی به نیازهای مبارزاتی پیش روی، ضروریست که چهارچوب های نظری و تشکیلاتی گذشته را در تمامی ابعاد برنامه ای و سبک کاری مورد بررسی و نقد قرار بدهند. ... این اقدامات از اواخر دهه شصت با برگزاری سمینارها و جلسات متعدد آغاز شد و همزمان نشریه ای تحت عنوان «به پیش» منتشر شد. تا سال ۷۵ مجموعاً ۹ نشست عمومی برگزار گردید همراه آن مباحث علنی در به پیش منتشرشد. و این اقدامات به همراه مبارزه مشترک شرکت کنندگان در این پروسه انجام میگرفت.

سرانجام در نشست نهم تصمیم گرفته شد تا از آن پس تحت نام سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به فعالیت خود تداوم بخشیم. نشریه کار نیز تحت عنوان کار کمونیستی منتشر شود و نشریه به پیش منعکس کننده نظرات و مباحثات تئوریک باشد ...».

اما، پس از انشعاب اولیه ی اقلیت و اکثریت، سازمان اکثریت نیز با تحولاتی روبرو شد. مهدی سامع در گزارش مفصل خود از انشعابات سازمان چریک های فدایی خلق ایران، این انشعاب در اکثریت را بدین سان تصویر می کند «در سال ۱۳۶۰ در جریان اکثریت نیز یک انشعاب اتفاق می افتد. در آذرماه ۱۳۶۰ عده ای از اکثریت به علت مخالفت با وحدت اکثریت با حزب توده از اکثریت جدا شدند. بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، جریان اکثریت به طور کامل از جمهوری اسلامی حمایت و حتی اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی علیه نیروهای انقلابی را تأیید می کرد ... جناح فرخ نگهدار مصمم بود که آخرین گام را در جهت ادغام در حزب توده بردارد ولی با موانع بسیار روبرو می شد. در این رابطه در آذر ۱۳۶۰ عده ای از اکثریت جدا شدند ولی نام خود را تغییر نداده و خود را مدافعان بیانیه ۱۶ آذر می نامیدند. علی کشتگر، زنده یادان: هیبت الله معینی (همایون)، بهروز سلیمانی، مهرداد پاکزاد و ... شناخته شده ترین فرد از جدانشدگان بود. جناح فرخ نگهدار و حزب توده به شدت به جدانشدگان حمله نمودند و آنها را عمال امپریالیسم که می خواهند مانع شکوفایی جمهوری اسلامی شوند اعلام کردند. پس از اعلام بیانیه "۱۶ آذر" جناح علی کشتگر فعالیت مستقل خود را تحت نام «سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت» (پیرو کنگره)، آغاز کرد و پس از ضربات رژیم به حزب توده، عمده افراد این جریان به اروپا آمدند. پس از این انشعاب، جناح فرخ نگهدار خط وحدت با حزب توده را پیگیری نمود که با ضربه به حزب توده، این مسأله موقتاً متوقف شد و اکثر مسئولین اصلی اکثریت به اتحاد شوروی سابق رفتند.... جناح علی کشتگر «سازمان فدائیان خلق ایران» (پیرو کنگره)، پس از آمدن به اروپا، ابتدا پسوند (اکثریت) را از نام خود برداشتند و در ابتدا

سیاست رادیکالی در پیش گرفتند، اما به تدریج به این در و آن در زدند. ... این جریان در خرداد ۱۳۶۸ با "سازمان آزادی کار ایران (فدایی)" وحدت کرد و "سازمان فدایی" را به وجود آوردند. اما این وحدت دیری نپایید و در اسفند ۱۳۶۸ دوباره انشعاب کردند. علی کشتگر و بعضی از دوستان قدیمش دوباره "سازمان فدائیان خلق ایران" را اعلام کردند و در تیر ماه ۱۳۷۱ در نشریه شماره ۸۰ خودشان به نام "فدایی" مقاله ای تحت عنوان "توضیح در مورد نشریه فدایی و سازمان" منتشر کردند که رسماً خود را منحل اعلام کردند.»

اما علی کشتگر در این زمینه نظرات را خود را بدین نحو بیان کرد:

« ما با حزب توده و تفکر توده ای که چپ را دنباله رو و زائده اتحاد شوروی می خواست مخالف بودیم و بر آن بودیم که چپ ایران باید مستقل از قطب های شوروی و چین، جریانی ملی و قائم به ذات باشد و منافع ملی ایران و دموکراسی را بر هر امر دیگری مقدم بدارد.

ما می گفتیم فلسفه پیدایش جنبش فدائی آن بود که جامعه ایران پس از شکست استراتژی حزب توده به چپ مستقل که مردم آن را از خود بدانند و به آن اعتماد کنند نیاز داشت. تفکر توده ای که منافع شوروی را بر منافع ملی ایران مقدم می دانست و جریان توده ای را به ستون پنجم شوروی در ایران تبدیل کرده بود از ۲۸ مرداد ۳۲ به بعد بیش از پیش در ایران بی اعتبار شده بود. تولد جنبش فدائی خود حاصل منطقی نقد و نفی تفکر توده ای در ایران بود. در حالی که اکثریت کادر های رهبری سازمان اکثریت از نقد مشی چریکی و نقد چپ روی های فدائیان (که همه ما در آن سهیم بودیم) به صحت تفکر توده ای رسیده بودند و بر آن بودند که سازمان فدائی باید با قبول مبانی اندیشگی و «تاریخ پر افتخار» حزب توده به این جریان بپیوندد! ضمناً حزب کمونیست شوروی نیز از طریق ماموران خود مدام برای وحدت سازمان و حزب توده فشار می آورد و این نیز خود از دلایل تسلیم اکثریت

کادرهای رهبری سازمان اکثریت به تفکر توده ای بود. به هر حال مهمترین علت انشعاب همین ها بود.

از فردای ۱۶ آذر ۶۱ جریان ما که نام سازمان فدائیان خلق را برگزید و البته حزب توده و سازمان اکثریت آن را جناح کشتگر می نامیدند (وما هم تا اندازه ای به همین نام معروف شدیم)، در پی وحدت با گروههای جدا شده از سازمان و سایر جریاناتی بود که خواهان استقلال چپ از حزب توده و شوروی بودند. وحدت با سازمان اتحاد کار که خود بخشی از جریان اقلیت بود (۱۹ سال پیش) بخشی از این پروژه عمومی وحدت با همه چپ های مستقل از اردو گاه بود. اما در جریان مباحث وحدت متوجه شدم که تفکر اردوگامی حزب توده در جریان اتحاد کار به شدت رخنه دارد و آنچه این جریان را از حزب توده جدا می کرد نه این تفکر بلکه صرفاً خط مشی سیاسی متفاوت از حزب توده در قبال جمهوری اسلامی و علائق عاطفی به گذشته سازمان چریکهای فدائی خلق بود.»

چندی نگذشت که علی کشتگر "وحدت" با "سازمان اتحاد کار" را نیز زیر پا گذاشت و از این مجموعه جدا شد، این بار کشتگر در بیانیه ای به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۶۸ که در کیهان لندن انتشار داد، مسئولین سازمان مذکور را به رابطه با مسئولین رژیم بعث عراق متهم نمود و دلیل جدایی خود را استتکاف از رابطه گیری با رژیم بعثی عراق و مسئولین "مخابرات" عراق خواند:

«معروف است که در سیاست برای شکست دشمن می توان با شیطان هم متحد شد. این عبارت تاکنون توجیه گر بسیاری از زشت ترین و غیر انسانی ترین اقدامات بوده است. با تکیه به این روایت می توان با وجدان راحت توسل و تشبث به هر وسیله ای را توجیه کرد. با همین تفکر بود که استالین با هیتلر بر سر تقسیم لهستان و سرزمین های بالت پیمان محرمانه بست و امروز پنجاه سال پس از این حادثه تاریخ روشن تر از هر زمان عواقب آن را بر ملا کرده است. با همین دیدگاه بود که کمونیست های جهان سوم از جمله خود ما

برای ضربه زدن به «دشمن اصلی» با ستمگرترین حکومت های زمانه «بیعت» کردند. و درست با همین دیدگاه است که کمیته مرکزی سازمان ما (مقصود اکثریت کمیته مرکزی است) مدتی است در تلاش رابطه گرفتن با حکومت عراق است.

ایجاد مناسبات میان سازمان ما و سازمان امنیت عراق (اداره استخبارات عراق) هیچ مفهومی به جز در غلتیدن به زشت ترین اصل ماکیاولیستی «هدف وسیله را توجیه می کند» ندارد.... حالا دیگر پرسش من این است که چرا کمیته مرکزی کوشیده است مرا که تا این حد با سیاست فوق مخالفت کرده ام مجبور کند مامور مذاکره با عراق و مستقیماً مسئول پیشبرد این سیاست باشم؟ چرا کمیته مرکزی با اصرار عجیبی مرا بر سر دو راهی اجرای این سیاست یا پذیرش تنبیه سازمانی قرار داده است؟ تا کی می توان پشت اعتبار و هویت جنبش فدائی پنهان شد و به این روش ها ادامه داد؟ باید برای نیروهای سازمان و مردم روشن شود که چه کسانی می خواهند این رابطه را برقرار کنند؟ چه کسانی هنوز پیش از آن که حتی رابطه ای برقرار شده باشد، خواهان خودداری ارگان سازمان از برخورد تند با سیاست های ضد مردمی و کشور گشایانه ی عراق هستند. یک نقطه روشن در تاریخ جنبش فدائی این است که در گذشته هرگز تسلیم این گونه روابط نشده و همواره سلامت برخورد و استقلال خویش را حفظ کرده است. باید بر نیرو های سازمان و جنبش روشن باشد که چه کسانی با این پیشینه درخشان جنبش فدائی بازی می کنند.

چرا رفقای کمیته ی مرکزی که اکثریت آنان با این رابطه موافق هستند، خودشان داوطلب تنظیم مناسبات سازمان با عراق نیستند و می خواهند پشت نام دیگران پنهان شوند؟ آیا این رویه اخلاقی و انسانی است که از من مخالف این سیاست خواسته شود که یا ماموریت مذاکره با اداره ی استخبارات عراق را بپذیرم و یا به اتهام نقض اساسنامه ی سازمان تنبیه شوم؟ آیا

سازمانگرایی سالم، دموکراتیک کارآ و اخلاقی ایجاب نمی کرد که در این مساله ی به شدت مورد اختلاف، خود رفقای طرفدار این سیاست، اجرای آن را بر عهده بگیرند؟ آیا این روش ها ادامه ی همان تفکرات کهنه و شکست خورده ای نیست که به بهانه ی تبعیت اقلیت از اکثریت هویت و شخصیت سیاسی و انسانی افراد را به بازی می گیرد؟»

پرویز نویدی در رابطه با فرآیند وحدت و انشعابات بعدی در "سازمان فدایی" و نکاتی طرح شده در بیانیه ی علی کشتگر نکاتی را اضافه می کند:

«پیشتر گفتم که پس از انشعاب ۱۶ آذر، انشعابیون، به نام سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت فعالیت می کردند. در سال ۱۳۸۴ این جریان طی اطلاعیه ای کلمه اکثریت را از نام خود حذف کرد و نشریه مرکزی خود را با نام نشریه فدائی در خارج کشور منتشر نمود.

مواضع منتشر شده در این نشریه بیانگر بازبینی و فاصله گیری از خط مشی حمایتگرانه گذشته بود. پس از چندین دیدار و گفتگوی نزدیک بین مسئولان سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان آزادی کارایران (فدائی)، دو جریان دریافتند که به لحاظ سیاسی- نظری اشتراکات زیادی دارند. مهمترین مانع برای آغاز پروسه وحدت، مشی حمایتگرانه گذشته سازمان فدائیان خلق ایران بود، که این جریان در پلنوم ششم خود با انتقاد از خود این مانع را برداشت و راه وحدت را هموار نمود.

مباحث وحدت از همان ابتدا در یک نشریه به صورت علنی منتشر می شد. این مباحث که نزدیک دو سال به درازا کشید با تغییر و تحولات در اردوگاه سوسیالیستی همزمان شد و موضوعات جدیدی از قبیل درک از سوسیالیزم و رابطه آن با دموکراسی و آزادی های سیاسی وارد مباحث تدارک کنگره گردید و صف بندی های جدیدی را به وجود آورد.

بالاخره قرار شد در صورت تصویب مبانی وحدت در کنگره سازمان فدائیان خلق ایران و نشست عمومی سازمان آزادی کار (فدائی)، کنگره مشترک وحدت برگزار شود. این دو جلسه در خرداد ماه ۱۳۶۸ برگزار شد و پس از تصویب مبانی وحدت، کنگره مشترک با شعار "پیروز باد وحدت دو سازمان در راه وحدت صفوف جنبش چپ ایران" شروع به کار کرد.

در این کنگره مبانی وحدت، اوضاع سیاسی ایران و وظایف ما، تزهائی در باره اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران، اساسنامه و برخی قطعنامه های مربوط به تقویت تشکیلات داخل و گسترش مبارزه در ایران، مورد بحث و بررسی و تصویب قرار گرفت. در تحلیل از اوضاع ایران و وظایف ما بر امر دموکراسی و آزادی های سیاسی به عنوان مهمترین خواست مردم ایران و موضوع مرکزی تبلیغ و ترویج سازمان جدید و همچنین بر ضرورت تلاش برای تامین اتحاد تمام نیروهای مترقی و آزادیخواه در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی تاکید گردید و در مباحث مربوط به اساسنامه بر ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علنی بدون قید و شرط، به عنوان ضامن حیات دموکراتیک درونی و به مثابه اصل خدشه ناپذیر مورد تاکید قرار گرفت.

کنگره نام سازمان فدائی را برای سازمان جدید و نام اتحاد کار را برای نشریه آن، برگزید»

پرویز نویدی در مداوم بحث، به انشعاب کشتگر بدون اشاره به شخص او نیز اشاره می کند:

«مرحله دوم کنگره در اواخر بهمن ماه سال ۱۳۶۸ برگزار گردید. در این کنگره صف بندی جدیدی شکل گرفته بود. مهم ترین دستور کار کنگره برنامه بود که حول آن دو دیدگاه سیاسی متفاوت نسبت به مسائل در برابر هم قرار گرفته بودند. بالاخره یکی از برنامه ها با ۶/۵۳ در صد آراء به تصویب رسید. برنامه دیگر ۳۹/۱ در صد رای آورد. مدافعان این برنامه که در اقلیت

قرار گرفته بودند در رابطه با مناسبات اقلیت و اکثریت قطعنامه ای پیشنهاد دادند که حول سه بند آن توافق شد. این مفاد چنین بود:

- *- انتشار نشریه تئوریک ماهیانه با حضور نماینده اقلیت در هیئت تحریریه آن
- *- مقالات نشریه مرکزی با امضا فردی منتشر شود. در مورد سرمقاله ها هیئت تحریریه تصمیم بگیرد که با نام باشد یا بی نام.
- *- اختصاص حداقل یک سوم صفحات نشریه مرکزی به نظرات اقلیت.

اما بند چهارم آن مربوط به تبعیت اقلیت از اکثریت بود. در این بند تاکید شده بود که هر آینه اقلیت با نظرات اکثریت مخالفت جدی داشت، اجرای نظر اکثریت برای اقلیت الزام آور نباشد. اکثریت کنگره این بند را مغایر اصل "اختلاف در نظر و وحدت در عمل دانست" و آن را نپذیرفت. پس از این، گرایش اقلیت کنگره، اعلام کرد که قادر به فعالیت مشترک در یک تشکیلات نیستند و از سازمان جدا شدند. بدین ترتیب بعد از حدود ۸ ماه فعالیت مشترک بخش اقلیت سازمان جدا شد و با همان نام سازمان فدائیان خلق ایران که پس از وحدت منحل شده بود، به فعالیت خود ادامه دادند. اما پس از حدود یکسال فعالیت و انتشار ۷ شماره نشریه، این جریان خود را منحل نمود.» پرویز نویدی در ادامه به تلاش هایی که در جهت "وحدت" صورت گرفته اشاره دارد و شمه ای از این روند را بازگو می کند:

«پس از کنگره اول سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) بتاريخ مهرماه سال ۱۳۷۰ برابر اکتبر ۱۹۹۱ که تلاش برای وحدت با سازمان فدائی- ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - مشهور به شورایعالی- را تصویب کرده بود، پروسه مباحث وحدت بین این ۳ جریان شروع شد. این مباحث که نزدیک به ۲ سال به درازا کشید، منجر به انتشار ۴ شماره "بولتن مباحث مشترک" و ۶ نشست هیئت نمایندگی و یک کنفرانس وسیع از اعضای سه جریان شد. هیئت نمایندگی سه جریان در چهارمین نشست خود، حول پلاتفرمی به توافق رسید که بعدا به تصویب کمیته مرکزی سه جریان هم، رسید. قرار شد این

پلاتفرم برای انتشار در سطح جنبش تدقیق شود. متأسفانه راه کارگر با پیشنهادهای متعدد و تعبیرات یکجانبه توافق را زیر سؤال برد. تا آنجا که در کنفرانس مشترک مسئولان راه کارگر پذیرش توافقنامه را از جانب خود یک اشتباه دانستند و اعلام کردند که از نظر آنان بی اعتبار است. بعد از این انصراف، دو جریان دیگر یعنی سازمان فدائی- ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به تاریخ مهر ۱۳۷۲ برابر اکتبر ۱۹۹۳ طی اطلاعیه ای در باره وحدت چنین نوشتند:

" در پی روند وحدت طی دو سال گذشته بین سه جریان (سازمان کارگران انقلابی ایران-راه کارگر، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان فدائی- ایران) و علیرغم امضاء پلاتفرم مشترک توسط رهبری سه جریان، سازمان راه کارگر اخیراً با برگزاری کنفرانسی تصمیم به خروج از این روند گرفته و انصراف خود را از وحدت با دو جریان دیگر اعلام داشته است. ما ضمن ابراز تأسف از تصمیم اکثریت کنفرانس راه کارگر، و با تأکید مجدد بر این امر که وحدت سه جریان بر مبنای پلاتفرم توافق شده، علیرغم اختلافات موجود می توانست به صورت یک سازمان واحد جامه عمل بپوشد، اراده خود را در پیشبرد روند وحدت و رساندن آن به سرانجام قطعی اعلام می داریم." سر انجام کنگره وحدت بین سازمان فدائی-ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در فروردین ماه سال ۱۳۷۳ برگزار گردید و در این کنگره وحدت، سازمان جدیدی با نام سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران را ایجاد کردند. برای نشریه نیز نام "اتحاد کار" را برگزیدند.

متأسفانه در مجموعه گزارش های ارائه شده، گزارشی از مسئولین و گردانندگان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت در اختیار نداشتم و نتوانستم روایت آنان را از انشعابات سازمان چریک های فدایی خلق ایران و این آخرین انشعاب در مجموعه ی اکثریت نقل کنم.

تهیه ی کروکی از انشعابات درون جنبش فدایی بدون استفاده از کروکی پیش از این تهیه شده توسط مهدی سامع، امکان پذیر نبود. (من تنها در آن تغییراتی جزئی از نظر شکلی داده ام و همین)

حزب توده ی ایران

تلاش هایی که برای تماس با مسئولین و رهبران کنونی "حزب توده ی ایران" و به ویژه آقای ملکی انجام شده بود پاسخی در خور نیافت و به رغم وعده هایی که ایشان داده بودند، گزارشی از ایشان و دیگر مراجعی که ایشان ارجاع دادند، دریافت نشد. همزمان تماس های با مسئولین گروه "راه توده" نیز نتیجه ای نداشت و قادر به دریافت روایت این افراد از انشعابات و تحولات حزب توده در سال های پس از انقلاب بهمن، دستگیری رهبران این حزب و "مهاجرت" مجدد آنان نشدیم. از میان انشعابات و گروه های جدا شده از این حزب، تنها محمد آزادگر مشاور سابق کمیته ی مرکزی و از مسئولین کنونی «جنبش فدرال-دمکرات آذربایجان» و محسن حیدریان از مسئولین «حزب دمکراتیک مردم ایران» به دعوت ما پاسخ گفتند. محسن حیدریان چنین گفت:

«... حدود ۳۶ سال پس از خلیل ملکی، سومین جدایی بزرگ تاریخی از حزب توده ایران در سال ۱۳۶۳ شکل گرفت که با اعلام موجودیت حزب دموکراتیک مردم ایران، تلاش تازه ای در جهت ایجاد یک جریان سوسیال دموکراتیک اصلاح طلب باسیمیای انسانی پا به عرصه حیات گذارد. این دورانی بود که شکست سیاسی حزب توده و مشی دفاع قاطع از "خط امام" در سالهای اول انقلاب و مهاجرت هزاران توده ای به شوروی سابق و اروپا و سرهم بندی کردن پلنوم هیجدهم حزب در دسامبر ۱۹۸۳، رهبری حزب تمام و کمال به دست تعدادی از سرسپردگان به شوروی قرار گرفته بود. از هیأت اجرائیه پنج نفری که در این پلنوم به حزب تحمیل شد، چهار تن از آنها به طور قطع از سرسپردگان و عوامل شوروی بودند. اما شروع جنبش اعتراضی درون حزب، با دروان رکود و تباهی برژنف - چرننکو مصادف بود. گورباچف هنوز روی

کار نیامده و پس از آن نیز مدتی طول کشید تا خطوط اصلی سیاست و سمت گیری او آشکار و درک شود. به این ترتیب، معترضین که در آن زمان ابتدا مخالفان یا "جنبش توده ایهای مبارز" نامیده می شدند، به مصاف رهبری حزبی رفته بودند که هنوز پشت اش به ابرقدرت شوروی گرم بود. اما بسیاری از همراهان و همزمانی که منتقد مشی دفاع قاطع از "خط امام" و نیز نبود دمکراسی درون حزبی برای نقد مشی حزب و همچنین تحمیل عناصر فرقه دمکرات آذربایجان مقیم باکو به رهبری شوروی ساخته حزب بودند، با ذهنیتی ساده لوحی همچنان اتحاد شوروی را "دژ پرولتاریای پیروز جهان" می دانستند. از این رو طرح و نقد مقوله های کلیدی مانند «انترناسیونالیسم پرولتری» که بسیاری با تعصب از آن دفاع می کردند، بی نهایت دشوار بود. این هنگامی بود که رهبری حزب در یک جنگ تبلیغاتی و ایدئولوژیک علیه منتقدان و مخالفان که "دشمن طبقاتی" و «ضدشوروی» نامیده می شدند، به راه انداخته بود. این اوضاع، تاسیس و تدوین اندیشه و راه و روشی تازه را با دشواریهای بسیار و صرف انرژی و زمان طاقت فرسا روبرو می کرد.

انتشار جزوه "نامه به رفقا" را میتوان نطفه بندی اولیه جدایی از حزب توده دانست. در این نامه که نویسنده اصلی آن بابک امیرخسروی بود و به تأیید شادروانان ایرج اسکندری و فریدون آذر نور و نیز فرهاد فرجاد رسید، سیاستهای رهبری حزب در ایران، فقدان دمکراسی درون حزبی، و بطور سرپوشیده مشی وابستگی به شوروی به نقد و نظر آزمایشی نهاده شد. انتشار "نامه به رفقا" در حقیقت آغازگر روندی شد که به انشعاب بزرگی در حزب توده ایران منجر گردید و سرآغاز شکلگیری حزب دمکراتیک مردم ایران گردید. پس از نشر «نامه به رفقا» کار نسبتاً گسترده نظری و تألیفی آغاز شد.

نگاهی به انتشارات آنزمان ما مانند نشریه پژواک، که برلین مرکز آن بود، راه ارانی، که ادامه دهنده پژواک بود و سپس دوران نخست راه آزادی، که در

پاریس منتشر می شد، به وضوح دلایل و چگونگی شکل گیری و قوام یابی حزب دمکراتیک مردم ایران را باز می نمایند. در این نشریات بازبینی ریشه ای تجربه حزب توده ایران در همه پهنه های سیاسی، سازمانی و فکری و بویژه «انترناسیونالیسم پرولتری» و نیز مفهوم دمکراسی و خودیابی بدون تردید جای نخست را دارد. این نشریات، با اینکه از منظر امروز در مواردی رادیکال و تند بنظر می آیند، اما نشان از پیدایش یک فرهنگ سیاسی و رویکرد تازه ای به بینش چپ و نیز مسایل ایران دارند. تمایز پایه ای نویسندگان این نشریات نه فقط با حزب توده بلکه با سایر سازمانها و گروههای چپ آنزمان مثل انواع گرایشهای فداچی، راه کارگر و خط سوم و دیگران را نیز میتوان بروشنی در این نشریات ملاحظه کرد. تجربه آن سالها از این جهت نیز مهم و پربار بود که وقتی انسان با عقل و درایت و نیز همه رگ و ریشه و احساس خود، به انحطاط گذشته پی می برد، نیروی تازه و سرشاری را در درون خود کشف می کند و می کوشد همه ظرفیت و توان خود در راه روشنگری بکار گیرد. به عبارت دیگر در ما انرژی و فکر آزاد شده ی بیدار شده بود که با پویایی تازه ای بدون اینکه به دنبال نسخه حاضر و آماده و کپی برداری باشیم، همزمان هم به نقد شفاف گذشته می شتافتیم و هم نسبت به فرهنگ و رفتار و اندیشه حاکم بر چپ ایران رویکردی انتقادی را دنبال می کردیم. ما در اینراه برآستی نه فقط از سوی حزب توده بلکه دیگر سازمانهای چپ نیز زیر فشار، تهمت و بدگمانی قرار داشتیم. نوشته های ما در آن سالها که نه از دوم خرداد اثری بود و نه لنینیسم و انقلاب اکتبر زیر سوال رفته بود، نشان میدهد که ما مهمترین مسایل ایران مانند نسبت آزادی با عدالت اجتماعی، نسبت اقوام و مسئله ملی، راه مسالمت آمیز و اصلاح طلبی در ایران، خشونت سیاسی، امکانات و راه تحول ایران را با نگرشی باز و تازه مورد کنکاش و نظرآزمایی قرار میدادیم. اما تحول آرام حزب دمکراتیک مردم ایران به یک حزب آزادیخواه و عدالت جو، اصلاح طلب، نه فقط از سوی عوامل بیرونی، بلکه از درون نیز با چالش ها و در مواردی با تنش ها و جدلهای

سخت و گاهی با کناره گیری همزمان ما همراه بوده است. با تاسیس حزب دموکراتیک مردم ایران شالوده و نمونه یک حزب چپ آزادی خواه و ملی پی ریزی شد. تشکیلاتی که از درون بحث ها و تلاش های ما زاده شد، نمونه و سرمشق جالبی از امکان برپایی دموکراسی شفاف درون حزبی و شناسائی کامل حق دگراندیش برای بیان آزاد نظر خود در داخل و بیرون از حزب و امکان شکوفا شدن لیاقت های فردی و نفی هرگونه اتوریته بود. در اسناد آنزمان این حزب می توان بروشنی شاهد تلاش تازه ای در جهت ایجاد یک جریان سوسیال دموکراتیک اصلاح طلب باسیمای انسانی بود. همه آنچه ما در آن سالها گفتیم و نوشتیم، درست و خالی از عیب و نقص نیست. اما تمایز این حرکت با دیگران نقد ریشه ای گذشته و توان تاسیس و تدوین اندیشه و راه و روشی تازه است»

محمد آزادگر نیز در رابطه با حزب توده و دلایل جدایی از این "حزب" چنین گفت:

«حزب توده ایران منافع دیپلماسی دولت اتحاد شوروی را به منافع زحمتکشان ایران ترجیح می داد. حزب توده اساساً تحلیل خود از جامعه ایران را از شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی میگرفت. شعبه بین الملل ح.ک.ا.ش توجیه گر دیپلماسی دولت ا.ش بود.

وابستگی وعدم استقلال، چنان در هستی و ساخت حزب توده ریشه دوانده بود که عالی ترین ارگان رهبری این حزب، نه تنها در اتخاذ خط مشی ها و تدوین برنامه ها و موضع گیری های داخلی و جهانی خود؛ بلکه در امور تشکیلاتی و برگماری های درونی خود نیز مسلوب الاراده بود و در هیچ زمینه اساسی بدون کسب تکلیف از شعبه بین المللی ح.ک.ا.ش قادر به اتخاذ تصمیم نبود؛ در واقع، حزب توده وبالاترین ارگان تصمیم گیری آن در مقابل این شعبه پاسخگو بود ولاغیر!

... حزب توده معتقد بود پس از انقلاب ۱۳۵۷ تضاد عمده در جامعه میان خلق و امپریالیسم (آمریکا) است. بنا براین مبارزه علیه آمریکا اولویت مطلق دارد و پافشاری بر مطالبات دموکراتیک یک عمل انقلابی نمایانه و چپ گرایانه است که مبارزه ضد امپریالیستی را از اولویت می اندازد و مالا به سود امپریالیسم تمام میشود. بر پایه چنین تحلیلی، حزب توده مبارزات طبقات و اقشار گوناگون مردم برای دموکراسی را تخطئه کرد، تعرضات رژیم اسلامی به آزادی های دموکراتیک در سطح جامعه را یا مسکوت گذاشت یا توجیه کرد... تحلیل حزب توده از حکومت اسلامی وابسته به تحلیل شوروی و تابعی از دیپلماسی آن کشور یعنی بنیادهای تئوریک «انقلابات ملی» و «راه رشد غیرسرمایه داری» بود.

براین اساس حزب توده استراتژی خود را تشکیل جبهه متحدی از کلیه پیروان «خط امام» و اصول پنجگانه ای به عنوان پلانقرم آن جعل نمود که کوچکترین مشابهتی به واقعیت خط امام نداشتند و چون اصول خط امام در حقیقت چیزی جز اصول ولایت فقیه نبود، استراتژی حزب توده متحد کردن کلیه طرفداران ولایت فقیه - یعنی مرتجع ترین و ضددموکرات ترین عناصر - در برابر کل جامعه بود. حزب توده سیاست اتحاد بی قیدوشرط با ارتجاع طبقاتی - مذهبی حاکم ومبارزه با نیروهای انقلابی ودموکرات را با قاطعیت تمام پیگیری کرد.

حزب توده به مقتضای مشی حمایت گری خود، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تکیه گاه خود قرار داده و فعالیت در چهارچوب قانون را به عنوان تنها شیوه عمده بقا و فعالیت خود برگزید. تلاش برای کسب مشروعیت قانونی، مشروعیت از دیدگاه حکام اسلامی، حزب توده را به تأیید قوانین ارتجاعی و ضد دموکراتیک موجود و انطباق خود با این قوانین ومعیارها وضوابط حکومتی واداشت»

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر ایران

متاسفانه قادر به گرفتن گزارشی از مسئولین سابق سازمان پیکار نشدیم. از همین رو به پایگاه اینترنتی اندیشه و پیکار مراجعه کرده و بخشی از اطلاعات مورد نیاز را از قلم بازماندگان این سازمان بازگو می کنیم.

«نظرات و عملکرد سازمان مجاهدین م- ل از سال ۵۲ تا ۵۷. در تابستان ۱۳۵۷ مورد بررسی شورایی از نمایندگان واحدهای پایه، سازمان با حضور مرکزیت قرار گرفت و در جمع بندی انتقادات و درس هایی که از این دوره گرفته شد، اقدامات خشونت آمیزی که طی قریب ۵ سال، در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان و پس از آن در رابطه با اعضا انجام شده و نیز رفتاری که در روابط با دیگر سازمان های مبارز جنبش (سازمان چریک های فدایی خلق) رخ داده بود مورد انتقاد قرار گرفت و از چند تن از اعضای سازمان که جانشان را در نتیجه ی این برخوردها از دست داده بودند اعاده ی حیثیت گردید و شورا آنان را شهدای جنبش انقلابی خواند. کنار گذاشتن مشی مسلحانه ی جدا از توده ی چریکی مورد تاکید قرار گرفت و رهبری نیز که در راس آن محمد تقی شهرام قرار داشت تغییر یافت.... اکثریت شورای مزبور و بدنه ی اصلی سازمان در تشکیلی باقی ماندند که نام خود را به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر اعلام کرد. اما دو جمع کوچک یکی نبرد برای آزادی طبقه ی کارگر و دیگری اتحاد در راه آرمان طبقه ی کارگر از نظر تشکیلاتی راهی جداگانه پیش گرفتند. باید گفت که اختلاف این دو گروه با یکدیگر و هر دو با پیکار، عموماً اختلافات اصولی و تئوریک نبوده، بیشتر جنبه ی تاکتیکی داشت....»

سازمان پیکار از ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی معتقد بود که یک قدرت دوگانه بر سرکار است یعنی ترکیبی از بورژوازی لیبرال به رهبری مهدی بازرگان، و خرده بورژوازی به رهبری خمینی ست و برخورد دوگانه ای می طلبد. با توجه به سطح تکامل جنبش در آن زمان و نقاط قوت و ضعف نیروهای چپ، چه به طور کلی و چه به طور مشخص می توان گواهی داد که

پیکار هیچ وقت به حمایت از رژیم نپرداخت و به جمهوری اسلامی رای نداد. ... حادثه ی اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان طرفدار خمینی را از ابتدا با تردید نگرست و هرگز آن را تأیید نکرد.... جنگ ایران و عراق را که در پائیز ۵۹ شروع شد به ضرر توده های دو کشور و جنگی ارتجاعی بین دو رژیم ارتجاعی ارزیابی کرد و آن را تحریم نمود و در تبلیغ علیه جنگ کوشید و تعداد از اعضایش به همین دلیل اعدام شدند. ... این سازمان در تابستان ۱۳۶۰ هنگامی که اختلاف بین دو بخش از هیئت حاکمه یعنی حزب جمهوری اسلامی از یک طرف و بنی صدر و جریانات لیبرال از سوی دیگر شدت گرفته بود ... از نظر تاکتیکی (و برخورد به تضادهای درون هیئت حاکمه) دچار اختلاف نظر درونی شد و سرکوب شدید خرداد ۶۰ و ماه های بعد از آن هم مجالی برای بحث و یافتن راه حلی جهت اختلافات درونی که موارد متعدد دیگری را نیز شامل می شد باقی نگذاشت. در این سال صدها تن از اعضا و هواداران این سازمان دستگیر و اعدام شدند و در بهمن همان سال، رهبری سازمان نیز ضربه خورد. ... کوشش برخی از اعضا و هواداران این سازمان برای بازسازی تشکیلات و حتی برای ایجاد محافل و جمعاعات خود به موفقیت نینجامید

سازمان رزمندگان آزادی طبقه ی کارگر

یونس پارسا بناب در «تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران» در رابطه با سازمان رزمندگان می گوید:

«بانیان رزمندگان تعدادی از روشنفکران مارکسیست ایرانی بودند که از اواسط دهه ۵۰ در تشکیلی مخفی فعالیت تئوریک و سیاسی در رابطه با کارگران و دانشجویان می کردند و با خط چریکی مسلحانه مخالف بوده و در حیطه جنبش جهانی کمونیستی نیز از اتحاد جماهیر شوروی شدیداً انتقاد می کردند. با اینکه این سازمان در مقایسه با سازمان های مارکسیستی بزرگ چون چریک های فدایی خلق و پیکار، سابقه تشکیلاتی طولانی نداشت ولی در

جریان عمر کوتاه خود توانست محفل‌ها و نیروهای مارکسیستی متعدد، از جمله "پیکار خلق"، "کمیته ی نبرد" بخشی از "مبارزین آزادی خلق" و "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه ی کارگر" را در خود ادغام ساخته و جوانان زیادی را به سوی خود جلب کند... سازمان رزمندگان با اینکه در زمستان ۱۳۵۹، به یک سازمان نسبتاً بزرگ مارکسیستی تبدیل شده بود ولی در دوره ی پرتنش اسفند ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۰ از یک طرف دچار تفرقه و پراکندگی درونی گشت و از طرف دیگر بعد از آغاز تهاجم نیروهای امنیتی رژیم در تابستان، مثل سازمان پیکار مورد یورش قرار گرفته و عملاً سرکوب شد».

بهزاد مالکی از مسئولان سابق این سازمان این پروسه را بدین سان بازگو کرد:

«سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر» در سال ۵۶ از بهم پیوستن چند محفل روشنفکری-کارگری و تنی چند از فعالین محافل مختلف «سیاسی کار» که تازه از زندان شاه آزاد شده بودند، تشکیل شد و در بحران‌های عمومی سال ۵۷ اعلام موجودیت کرد. و تا سال ۶۰ کمابیش به گسترش و فعالیت‌های خود ادامه داد. اما بدنبال وقوع جنگ ایران و عراق، بر سر موضع گیری نسبت به آن دچار دوگانگی گردید. و اقلیتی از آنها، با اظهار تمایل به شوروی و دفاع از جنگ عادلانه و مواضع ضد امپریالیستی رژیم از آنها جدا گردیدند و پروسه نزدیکی با حزب توده را آغاز کردند ولی در بحبویه ی سرکوب‌های سال -۶۰ ۶۱ این امر به سرانجام نرسید و آنها در انشعاب‌های فدائیان حل گردیدند و تنی از رهبران آنها بخارج گریختند.

اکثریت سازمان با انتشار چند شماره از نشریه ی رزمندگان مواضع رسمی خود را نسبت به جنگ تصحیح نمودند ولی در مقابل شدت بحران داخلی دوام نیاورده و با اوج گیری سرکوب راه عقب نشینی در پیش گرفتند. پروسه ی تجزیه اجتناب ناپذیر می نمود. برخی از اعضا و کادرهای رزمندگان در نزدیکی با محفل سهند «اتحاد مبارزان» وارد پروسه ی تشکیل حزب کمونیست ایران

شدند. اما متأسفانه در جریان ضربات وارده به پایه های کومه در تهران اغلب آنها دستگیر و بعداً اعدام شدند

بقایای سازمان به محافل چندی تبدیل گردیدند که بعضاً در ارتباط با سازمان پیکار قرار داشته و یا به گروه رزم انقلابی منشعب از سازمان وحدت انقلابی پیوستند... رضا قریشی لنگرودی از رهبران برجسته ی این سازمان در جریان این ارتباطات لو رفته و در سال ۶۷ اعدام گردید

آخرین بقایای رزمندگان به رهبری داریوش کاهد پور از زندانیان سابق و از رهبران سیاسی و تئوریک رزمندگان به کردستان گریختند و در آنجا به انتشار دوباره ی نشریه ی رزمندگان پرداختند ولی با دستگیری و اعدام داریوش، در سال ۶۷ فعالیت رزمندگان در ایران به پایان رسید. انتشار نشریه ی اینترنتی و سایت رزمندگان بر روی اینترنت آخرین نشانه های حضور این نام در جنبش چپ می باشد»

راه کارگر

این گروه در سال‌های پیش از سرنگونی نظام سلطنت در زندان‌های رژیم سلطنتی، از تعدادی از جوانان و اعضای سابق چریک‌های فدایی خلق که به نفی ضرورت مبارزه ی مسلحانه رسیده بودند شکل گرفت. در ماه‌های پس از قیام بهمین آنها اقدام به انتشار جزواتی مختلف در زمینه های نظری و سیاسی کردند، از نقاط برجسته ی تاریخ راه کارگر طرح سلسله مقالات "فاشیسم، کابوس یا واقعیت" بود، که با روشن بینی به امکان استقرار فاشیسم اشاره داشت. یونس پارسا بناب در جلد دوم "تاریخ صد ساله احزاب و ... در رابطه با این سازمان می گوید:

«با این همه راه کارگر نیز در پائیز ۱۳۶۰ بخاطر مقاومت در مقابل یورش پاسداران از نظر تشکیلاتی مثل اکثر سازمان‌های چپ از هم پاشید. در تهاجم رژیم که تا آخر پائیز ۱۳۶۰ به طول انجامید، ده ها تن از اعضای فعال و

کادرهای ورزیده این سازمان چون علیرضا شکوهی، حسین قاضی فرهادی، حیدر زاغی، محمد صادق ریاحی، جعفر ریاحی، حسین پوررودسری، امیرحسین حاج محسن، علیرضا تشید و مهدی خسروشاهی بعد از دستگیری و حبس در سال های پر تنش ۱۳۶۲-۱۳۶۰ و سپس در کشتارهای تابستان ۱۳۶۷ (فاجعه ی ملی) در زندان های رژیم جمهوری اسلامی اعدام گشتند. با دستگیری و اعدام این مبارزین عمر سازمان راه کارگر نیز در ایران به پایان رسید... و بنا بر اطلاعات موجود سازمان راه کارگر تنها سازمانی در درون جنبش چپ- مارکسیستی ایران در دوران اوج خفقان و دیکتاتوری ولایت فقیه بود که در آخرین شماره نشریه اش تشکیلات خود را منحل اعلام کرد تا فشار پلیس سیاسی و نیروهای انتظامی را تا حد امکان بر روی اعضا و فعالین خود کاهش دهد».

راه کارگر در سال های پس از خروج از ایران اولین شماره ی نشریه ی خود را در تابستان ۱۳۶۲ منتشر کرد، و مدتی بعد نام خود را به "سازمان کارگران انقلابی ایران" تغییر داد. در طی این سال ها با "راه فدایی" وحدت کرد، اما این وحدت به نتیجه ای نرسید و به جدایی مجدد انجامید.

در میان پیوستگان به "راه کارگر" محمد آزادگر از جدانشدگان حزب توده است. او به همراه عده ای از جدا شدگان حزب توده، پس از پیوستن به "راه کارگر" و چند سالی حضور در صفوف این "سازمان" حال از آنها جدا شده و در صفوف "جنبش فدرال-دمکرات" آذربایجان به فعالیت مبارزاتی خود ادامه می دهد، محمد آزادگر این پروسه را به این ترتیب توضیح می دهد:

«جدایی از حزب توده رویگرداندن و فاصله گرفتن از شوروی، پروسه بسیار سخت و عذاب آوری بود. این پروسه را تنها کسانی میتوانند درک کنند که با یک جریان سیاسی پیوند عمیق عاطفی و سیاسی داشته باشند. پروسه جدایی از حزب و پیوستن به راه کارگر حدود آسالی طول کشید. تجربه ۳ سال

زندگی در ا.ج.ش (اتحاد جماهیر شوروی) خود کافی بود که آدم با سوسیالیسم روسی برای همیشه وداع گوید.

همان اوایل ورود به شوروی هر آدم منصف و با وجدانی متوجه ناهنجاریهای جامعه شوروی می شد. البته کار درکارخانه ها و رفت آمد و رابطه با شهروندان شوروی و توده ای ها و فرقه ای های قدیمی، چشم ما را به واقعیت سوسیالیسم واقعاً موجود باز کرد.

با شرکت در پلنوم ۱۸ در آذرماه ۱۳۶۲ (پس از یورش دوم به حزب توده در تابستان ۶۲) که توسط شوروی ها در چکسلواکی برگزار شد اختلافات ما (۳ عضو مشاور ک.م: محمد آزادگر، حسین انور حقیقی و سعید مهر اقدم و بخشی از کادرهای حزب در مینسک و باکو) با حزب و شورویها بالا گرفت. دغل بازی های علی خاوری و مداخله شوروی ها در پلنوم ۱۸ تهوع آور بود.

پس از پلنوم ۱۸ تشکیلات حزب در باکو و مینسک و ترکمنستان دو شقه شد: مخالفان و موافقان رهبری. اوایل مسایل مورد اختلاف بظاهر تشکیلاتی بود ولی در اعماق رویگرداندن از سوسیالیسم واقعاً موجود و وابستگی حزب توده به شوروی بود. پس از پلنوم ۱۸ تلاش ما این بود که از شوروی خارج شویم. لیکن خارج شدن از شوروی مطلقاً کار آسانی نبود.

بعد از نامه نگاری های فروان به شعبه بین المللی حزب کمونیست ا.ج.ش.س و ملاقات با مسئولین صلیب سرخ در آذربایجان و بلاروس و مسکو برای خروج از شوروی، بالاخره با مسئول شعبه بین المللی ح.ک.ا.ش - مسئول بخش ایران و منطقه - در مسکو ملاقات کردیم. در این ملاقات ما ۳ عضو مشاور ک.م، در دفتر کمیته مرکزی حزب کمونیست شرکت داشتیم. مسئول شعبه به فارسی سلیس صحبت می کرد. ما انتقادات تند و تیزی علیه رهبری وقت حزب توده و اینکه اینها انقلابی نیستند و... و در آخر گفتیم که بخاطر فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران ما می خواهیم به کشورهای غربی برویم و از

شما خواهش می کنیم که کار ما را راه بیندازید. مسئول شعبه در پاسخ گفت: اینهایی که شما در باره خاوری و این ها می گوئید تماماً درست است و ما صد بار بیشتر از شما از ضعف ها و بی لیاقتی هایشان اطلاع داریم. ما می خواهیم حزب را از این وضعیت بحرانی نجات دهیم. می خواهیم برای حزب یک کنفرانس ملی ترتیب دهیم. تا وجهه قابل قبولی پیدا کند. شما بیاید یک لیستی که خودتان تشخیص می دهید مناسب اند بما بدهید و هرکسی را هم که می خواهید نباشد بما بگویید تا کنفرانس ملی موافق میل شما برگزار شود. اما شما نباید صحبت از خارج شدن از شوروی و غرب رفتن بکنید. اگر مصمم باشید که از شوروی خارج شوید و به غرب بروید دیگر شما دوست ما نیستید و در مقابل ما هستید. ما توضیح دادیم که شما محظوراتی دارید و نمی شود در اینجا فعالیت علیه رژیم کرد. مسئول شعبه با عصبانیت و اخم و تخم وبدون خداحافظی از ما جدا شد.

در اوایل یولی ۱۹۸۵ فرخ نگهدار به ما در باکو پیام داد که می خواهد با ما در باره مسایل و مشکلات پیش آمده میان ما و حزب صحبت کنیم. ما (۲عضو مشاور) و دو-سه نفر از کادرهای حزب با نگهدار ملاقات کردیم. البته به نظر من این ملاقات را شورویها توصیه کرده بودند. ما پس از کلی صحبت در رابطه با مشی غلط حزب بعداز انقلاب و بی کفایتی رهبری حزب و صدها عیب و ایرادی که به نظر ما حزب داشت صحبت کردیم. نگهدار در نهایت پرسید مشکل اصلی چیست و اشکال اساسی شما به حزب چیست؟ که در جواب گفته شد: وابستگی حزب به شوروی ها و مسلوب اراده بودن حزب! من دقیق یادم است که نگهدار گفت: شما با این مواضع و دیدگاه دیگر توده ای نیستید و بیشتر به خط راه کارگر نزدیک هستید.

بالاخره پس کشمکش های زیاد در زمستان ۶۴ از شوروی خارج شدیم. همان اوایل آمدن به آلمان با محمد رضا شالگونی تماس گرفته و ملاقات کردم. ما از همان اول حساب خودمان را با توده ای هایی که می خواستند حزب را

اصلاح کنند و حزب توده را رفرم پذیر می دانستند و یا می خواستند حزب را بازسازی و نوسازی کنند جدا کردیم و ضمناً نخواستیم دکانی در مقابل دکان حزب توده علم کنیم. لذا نام خودمان را «گروه منشعب از حزب توده» گذاشتیم.

نامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران در شماره ۱۰۸ دوره هشتم سال سوم ۵ تیر ماه ۱۳۶۵ قطعنامه پلنوم نوزده ک.م در باره اخراج بابک؛ فریدون، فرهاد، محمد، حسین، سعید را که در کنفرانس ملی حزب نیز تصویب شده بود منتشر کرد. یونی ۱۹۸۶ بیانیه ای در نقد و مرزبندی با حزب توده و وابستگی آن به اتحاد شوروی خطاب به کادرها و اعضای صادق و انقلابی حزب توده انتشار دادیم و در مقدمه آن بیانیه نزدیکی به راه کارگر را اعلام کردیم. و اواخر سال ۱۳۶۶ بطور گروهی به راه کارگر پیوستیم.

گروه منشعب از حزب توده که به راه کارگر پیوست شامل تمامی اعضا کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان - کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان که در خارج از کشور بودند: محمد آزادگر، حسین انورحقیقی، سعید مهراقدم، حمیلا نیسگیلی، سیف حاتملوئی و همچنین مسئول ارومیه ع.انورحقیقی، هانیه قورخماز از تشکیلات تبریز، اسد سیف کادر غیر بومی حزب در آذربایجان، ناهید نصرت و احمد خوشبخت از تشکیلات تهران و بهنام باوند پور از سازمان کرمانشاه و دهها کادر و عضو در سوئد و آلمان و... بودند. البته طی سالها و مقاطع مختلف اکثریت آنهایی که به راه کارگر پیوسته بودند از راه کارگر جدا شدند.

مهرداد باباعلی از مسئولین "راه فدایی" در باب وحدت با "راه کارگر" و سپس جدایی از این جریان طی شرح مبسوطی چنین گفت:

«عمده ی اعضا و هواداران گروه راه فدایی از تابستان سال ۱۳۶۱ به بعد به تدریج از کشور خارج شدند. در تیرماه ۱۳۶۳ پس از چند ماه مذاکره با

سازمان راه کارگر این دو جریان بر مبنای یک رشته اسناد که متضمن نقاط اشتراک و افتراق آنان بود متحد شدند، و خطاب به دیگر نیروهای چپ نیز بیانیه ای برای وحدت ارائه دادند. متن کامل این اسناد در ضمیمه ی نشریه ی راه کارگر شماره ۴ با عنوان "جمع بندی مباحثات وحدت" به طور علنی انتشار یافت.

نقاط اصلی وحدت این دو جریان را قبل از هر چیز در تحلیل مشترک آنان از مضمون قدرت دولتی برخاسته از انقلاب به عنوان یک دولت مذهبی بناپارتیست و نقش عمده ی آن در ممانعت از تکامل اجتماعی جامعه ی ایران باید جستجو کرد. ... سرانجام و مهم تر از همه این که ضمن طرح نکات اشتراک، نکات افتراق خود را با صدای بلند اعلام می داشتند و وجود گرایشات سیاسی گوناگون درون یک سازمان سوسیالیستی را نه تنها مردود نمی دانستند بلکه آزادی انتقاد و علنی بودن مباحثات را قاعده ی زندگی درونی چنین سازمانی می پنداشتند. از زمره ی مهم ترین اختلافات، باید از انتقاد شدید گروه راه فدایی از مشی استالین و "دولت های منحط کارگری" نام برد که در "جمع بندی مباحثات وحدت" به تفصیل آمده بود. در حالی که رهبران راه کارگر عمیقا با چنین برداشتی مخالف بودند.

متاسفانه علیرغم تعهد علنی رهبران و نمایندگان وقت سازمان راه کارگر به حق آزادی انتقاد و علنی بودن مباحثات، با بروز اولین مباحثات جدی پیرامون طرح اساسنامه ی جدید سازمان در زمینه ی حق گرایشات سیاسی و علنیت مباحثات، رساله ی مهرداد باباعلی از مسئولین پیشین راه فدایی و یکی از اعضای کمیته ی مرکزی راه کارگر در خصوص این موضوع در دی ماه ۱۳۶۷ مورد سانسور دفتر سیاسی واقع شد که اختیار تصمیم گیری بلامنازع در همه ی امور تشکیلاتی را داشت. پس از اعلام عدم تبعیت باباعلی از چنین تصمیمی در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۶۷، اکثریت دفتر سیاسی و سپس کمیته ی مرکزی به اتفاق آرا به اخراج وی از مرکزیت رای دادند و عضویتش را در سازمان به حالت تعلیق درآوردند.

دفتر سیاسی راه کارگر مصمم بود برای خنثی کردن تاثیر این واقعه بحران مزبور را به عوامل "غیرخودی" منتسب کند، و در مقابل آن صفوف یکپارچه ی "راه کارگری های اصیل" را به نمایش گذارد تا از "فروپاشی تشکیلات" ممانعت به عمل آورد. به رغم آن که برخی از اعضای دفتر سیاسی و کمیته ی مرکزی در اجرای این نمایش وحدت ناگزیر از عدم ابراز عقاید مستقل و مخالف خود شدند، نارضایتی گسترده در میان فعالین، اعضا و هواداران تشکیلات راه کارگر از "بی حقوقی تشکیلاتی" سبب شد که در مدتی کمتر از دو ماه حدود یک سوم نیروهای تشکیلاتی در خارج از کشور و سپس در کردستان با این اعتراض اولیه ابراز همبستگی کنند و مغضوب دفتر سیاسی قرار گیرند که از اخراج فله ای آنان خودداری نکرد. در ۱۹ بهمن ۱۳۶۷ اطلاعیه ای از جانب باباعلی و غلام (یکی از کادرها و فعالین راه کارگر که هیچگونه سابقه ی فعالیتی نیز با راه فدایی نداشت) انتشار یافت که در آن لزوم تدارک کنفرانسی برای رسیدگی به این نارضایتی عمومی اعلام می شد. ... برگزاری کنفرانس معترضین به روشنی موید آن بود که "اخراجیون" به اعضای گروه راه فدایی محدود نشده، انشعابی بود که از جانب اکثریت دفتر سیاسی راه کارگر به تشکیلات راه کارگر تحمیل شده بود. در میان "اخراجیون" نیز هیچگونه اشتراک نظر سیاسی-تئوریک جدی به جز اتفاق نظر بر سر "بی حقوقی تشکیلاتی" وجود نداشت و به همین دلیل نیز پس از کنفرانس جریان جدیدی نتوانست پدید آید. در طیف ناراضیان مزبور، راقم این سطور از گرایش سیاسی مدونی دفاع می کرد که جوهر آن پیش تر نیز در "جمع بندی مباحثات وحدت" انعکاس یافته بود. رئوس اختلافات این گرایش را با دیدگاه اکثریت دفتر سیاسی در سه نکته می توان خلاصه کرد:

الف) پذیرش گرایشات متعدد سیاسی-نظری در یک سازمان و آزادی انتقاد و مباحثه ی علنی در در آن

ب) انتقاد آشکار و صریح از مشی استالین و نیز دفاع از ایده ی لزوم یک انقلاب سیاسی علیه "دولت های منحط کارگری" و حمایت از جنبش های اعتراضی در مجارستان ۱۹۵۶، چکسلواکی ۱۹۶۸ و لهستان در دهه ی ۷۰ ج) تاکید بر خصلت دمکراتیک انقلاب ایران

اگرچه ناراضیان به دلیل عدم اتفاق نظر و بالاخص فقدان آزادی سیاسی درون سازمانی برای تعمیق مباحثات قادر به ایجاد تجمع جدیدی نشدند، اما تلاش و پیام شان برای تشکیلات راه کارگر بی ثمر نبود. برگزاری کنگره های سازمانی، انتخاب رهبری و نیز انتقاد از سیاست اخراج ها و تلاش برای اعاده ی حیثیت از سازمان با انتقاد از چنین رفتاری و ایجاد کمیسیونی برای تماس با اعضای اخراجی چهارده سال پس از واقعه جملگی در این راستا بود. مع الوصف تا کنون هیچ انتقاد علنی از جانب این سازمان و مسئولین وقت آن درباره ی ایراد افتراءات و نیز اتهامات دروغین به باباعلی از جانب "دبیرخانه ی کمیته ی مرکزی" در نشریه راه کارگر شماره ی ۵۹ صورت نگرفته است. در آن شماره ی نظریه ی مزبور دبیرخانه به دروغ مدعی شده بود که باباعلی در باره ی مشخصات اعضای کمیته ی مرکزی اطلاعات می دهد و از "تلفن تحت کنترل رژیم" با داخل تماس می گیرد! تصحیح و پوزش خواهی در باره این اتهامات دروغین و سایر افتراءات مشابه همچنان بر عهده ی مسئولین وقت آن سازمان است.»

و اما، روبن مارکاریان از مسئولین راه کارگر به شرح پروسه ی وحدت با راه فدایی و سپس جدایی ها می پردازد و انتقاداتی بر نحوه ی عمل "سازمان" خود در سال های گذشته وارد دانسته و چنین می گوید:

«سازمان ما پس از عبور از سرکوب های سال شصت تا شصت و دو و تثبیت نسبی تشکیلاتی پیشنهادی را برای وحدت بخشی از طیف چپ انقلابی ارائه کرد. در این پیشنهاد مطرح شده بود که کلیه جریاناتی که به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، ایجاد یک دولت کارگری به عنوان آلترناتیو رژیم

جمهوری اسلامی اعتقاد داشته و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان را برای نیل به این هدف وظیفه اصلی خود می دانند.....می توانند هم گرائی برای ایجاد اتحاد را شروع کنند. رفقای راه فدائی و ر. هاشم از گرایش سوسیالیسم انقلابی از این پیشنهاد استقبال کرده و مذاکرات برای وحدت سازمانی شروع و به نتیجه رسیده و پس از آن ادغام سازمانی رفقای راه فدائی و ر. هاشم در سازمان ما انجام پذیرفت. این رفقا در دوره حضور خود در سازمان ما که چهار سال به طول انجامید رابطه بسیار صمیمانه ای با ما داشته و به طور موثر در فعالیت های سازمانی شرکت کردند.

اما واقعیت این بود که ما در آن هنگام از ساختار و مناسبات عقب مانده و غیردمکراتیک تشکیلاتی رنج می بردیم. علل آن به اختصار چنین بود:

اولاً "سنت های تشکیلاتی دوره مبارزه مسلحانه دهه چهل و پنجاه و متعاقب آن فعالیت نیمه مخفی و مخفی بعدی هم چنان حاکم بود (لازم به یادآوری است که کادرهای اصلی سازمان ما از میان فعالین این جنبش بودند). می دانیم که الزامات کار مخفی بسیاری از موازین دمکراسی درون سازمانی را محدود می سازد ...

ثانیاً "تئوری تشکیلاتی سوسیالیسم اردوگاهی در این میان در تقویت سنت های یاد شده در بالا سهم خود را داشت. ...

ثالثاً "علاوه بر دو مورد فوق چون بخش اصلی تشکیلات سازمان در آن دوره در داخل قرار داشته و تشکیلات های سازمانی ضربات مهمی خورده بودند رهبری سازمان بخاطر هراس از ضربه پذیری بیشتر آنها و یا حذف و عدم مشارکت آنها در تصمیم گیری های سازمانی قادر به برداشتن گام های جسارت آمیز برای دمکراتیزه کردن حیات سازمانی نبود.

انشعاب رفقای راه فدائی از سازمان ما از اختلافات تشکیلاتی شروع شد. نقطه آغاز این اختلاف بر سر نگرش به چگونگی علنیت مباحثات ایدئولوژیک

سازمانی بود. اما اختلافات شروع شده به این عرصه محدود نمانده و در مدت زمان کوتاهی به طور ضربتی به عرصه‌های دیگر تشکیلاتی نظیر سانترا لیسیم دمکراتیک، فراخواندن کنگره ... نیز گسترش یافته و بر پایه زمینه‌ای که در بالا توضیح داده شد به یک بحران تمام عیار تشکیلاتی منجر شد که در آن رفقای راه فدائی تنها بخش کوچکی از معترضین را تشکیل می‌دادند و بدین ترتیب بخشی از رفقای سازمان- که از فعالین با سابقه سازمان بودند- نیز به عنوان اعتراض همراه با رفقای راه فدائی از سازمان جدا شدند. این مختصر جای پرداختن به جزئیات تکوین این بحران و اشتباهات دو سوی بحران که سرانجام به انشعاب انجامید - و اکنون قریب بیست سال از آن سپری شده است-، نیست. کمیته مرکزی سازمان ما مسئولیت کامل این بحران را به عهده گرفت و اولین کنگره سازمان را از جمله برای دمکراتیزه کردن حیات سازمانی فراخوند. این تحول همراه بود با دوره فروپاشی سوسیالیسم موجود که به نوبه خود ضرورت بازنگری همه جانبه در همه جوانب تئوری سوسیالیسم و از جمله تئوری و الگوی حزبی را به یک الزام غیرقابل اجتناب مبدل ساخته بود.

... اما تنها نقد عمومی الگوی تشکیلاتی کافی نبود. سازمان ما خود را موظف می‌دید که با اشتباهات خود به طور مشخص برخورد کند و فرهنگ جدیدی را جایگزین فرهنگ معمول چپ (فرهنگ فرقه ای و تکفیرآمیز) در باره نحوه برخورد با منشعبین کند. در دو کنگره سازمان ما از نحوه برخورد با رفقای انشعابی انتقاد به عمل آمد. بار دوم کنگره از همه این رفقا دعوت کرد تا به سازمان برگردند. کنگره همچنین هیئتی را تعیین کرد تا با تک تک این رفقا تماس گرفته و با طرح انتقاد از خود سازمان، از آنها بخواهد که چنانچه مایل هستند دوباره به سازمان برگردند.

تجربه ناموفق این وحدت موجب آن نشد که سازمان ما از ایده اتحاد نیروهای رزمنده کمونیست و سوسیالیست دست بردارد. پیکار موثر برای بدیل

سوسیالیستی در ایران نیاز به غلبه بر پراکندگی این نیروها و آرایش همه نیروهای حزبی و طبقاتی اردوی کار در برابر استبداد و سرمایه دارد. سازمان ما در طی سالیان گذشته از پروژه اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم دفاع و برای عملی ساختن آن تلاش کرده و می‌کند. در جریان تلاش عملی در این راستا که منجر به ایجاد "اتحاد چپ کارگری ایران" شد ما از بخشی از رفقای انشعابی که در آن هنگام تحت عنوان "سازمان کارگران انقلابی ایران" اتحادکارگران) فعالیت می‌کردند دعوت به همکاری کردیم و این رفقا تا چند مجمع عمومی اتحاد چپ با ما و سایر نیروهای تشکیل دهنده اتحاد چپ همکاری داشتند. این فرهنگ یکی از الزامات ایجاد فرهنگ و روحیه‌ای است که غلبه بر پراکندگی در میان نیروهای چپ انقلابی را زمینه سازی می‌کند. هم اکنون نیز در راستای همین طرح، ما همکاری صمیمانه‌ای با بخشی از فعالین چپ- از جمله برخی از رفقای سابق راه فدائی- که به این طیف تعلق دارند داشته و امیدواریم که این همکاریها زمینه ساز وحدتهای فشرده تر و اصولی آینده باشد.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)

این "سازمان" در کردستان ایران معرف بزرگترین و موثرترین جریان متشکل چپ در سال های پس از سرنگونی نظام سلطنت بود، با آغاز سرکوب های گسترده ی حکومتی در مناطق مختلف ایران برخی از گروه هایی که نزدیکی های ایدئولوژیک و سیاسی بیشتری با کومه له داشتند به کردستان رو آورده و در پناه کومه له قرار گرفتند، گروه "اتحاد مبارزان کمونیست" یکی از این گروه ها بود که به کردستان رفت و طی پروسه ای به اتفاق کومه له اقدام به تشکیل "حزب کمونیست ایران" کردند. این "حزب" در سال های بعد با انشعابات و جدایی های بیشماری روبرو شد. در سطور پائین خواهیم کوشید شمه ای از انشعابات و همینطور نظرات برخی از اعضای هر یک از گرایش های انشعابی را در رابطه با این تحولات انعکاس دهیم.

پس از تشکیل "حزب کمونیست ایران" اولین انشعاب از این حزب در خارج از کردستان، و در اروپا صورت پذیرفت و "حزب کمونیست کارگری" حاصل آن بود. ابراهیم علیزاده دبیرکل کنونی "حزب کمونیست ایران" در رابطه با این انشعاب چنین می گوید:

«نخستین انشعاب در حزب ما در سال ۱۹۹۱، که طی آن جریان " کمونیزم کارگری" از حزب کمونیست ایران جدا شد، ریشه در دو واقعیت کم و بیش متفاوت داشت.

اول، موقعیت عمومی حزب کمونیست ایران.

حزب کمونیست ایران علیرغم برنامه و استراتژی روشن و علیرغم جانفشانیهایی که در طول حیاتش تا مقطع جدایی صورت گرفت، اساسا به دلیل شرایط سخت سیاسی و اجتماعی ایران در دهه ۶۰ شمسی نتوانست بافت تشکیلاتی خود را با مضمون فعالیتش هماهنگ کند و به صورت حزب دربرگیرنده انقلابیون کمونیستی که عمدتا از طبقه متوسط جامعه برخاسته بودند، به حیات خود ادامه میداد. بخشی از رهبری حزب بجای اینکه موانع بر سر راه کارگری شدن و اجتماعی شدن حزب را در بیرون از مرزهای تشکیلاتی جستجو کند و روشن کند که در دل اختناق سیاسی حاکم بر جامعه چگونه میتوان بر این موانع غلبه کرد، این ناکامی را ناشی از وجود گرایشات غیرکارگری در فعالیت عملی حزب میدانست و فکر میکرد که با تصفیه و تزکیه حزب و ایجاد یک حزب باصطلاح " یک بنی" میتواند بر این ناکامی غلبه کند. البته چون تصفیه تشکیلاتی به شکل اساسنامه ایی آن کار آسانی نبود، راه میانبری را انتخاب کردند. آنها مسئولیتهای خود را رها کردند و به جای اینکه در مقام پاسخگو به کنگره آتی حزب باشند، طرفداران خود را که اکثریت اعضای حزب و رهبری بودند از حزب خارج کردند.

دوم، موقعیت ویژه کومله در آن مقطع.

در آن مقطع بخش علنی و نیروی پیشمرگ کومله در کردستان عراق در شرایط بسیار دشواری قرار داشت. فعالیت نظامی کومله که در واقع بخش عمده پراتیک سیاسی وی را تشکیل میداد تحت فشار قرار گرفته بود. نیروهای کومله در پشت مرزها در اردوگاههای نظامی منزوی از جامعه جمع شده بودند. بارها از جانب دولتهای ایران و عراق بمباران شدند و یکبار هم بعثی ها مقرهای مرکزی کومله را هدف بمبهای شیمیایی قرار دادند. شهرها و روستاهای کردستان عراق در جلو چشمان ما ویران شدند. کشتارهای جمعی دهشتناک در کردستان عراق در همین دوره اتفاق افتادند. صلح ایران و عراق آینده حضور ما در این منطقه را با ابهام روبرو کرده بود. همه این وضعیت فضای سیاسی و روحی سنگینی را بر نیروهای کومله در آن منطقه حاکم کرده بود. رهبری وقت کومله ضرورت کاهش جدی حجم نیروهای کومله را در عراق دریافته بود و در حال سازمان دادن یک عقب نشینی با برنامه بود، اما جریان کمونیزم کارگری در رهبری حزب با تعجیل و اعمال فشارهای غیر منطقی و باب کردن بحثهای نامربوط، عملا عقب نشینی را به یک هزیمت تبدیل کرد. تفرقه در صفوف کومله را در آن شرایط سخت که تشکیلات ما به همبستگی برای مقابله با این وضعیت دشوار نیاز داشت، تشدید کرد و چون آماده نبود مسئولیتهای ناشی از وضعیت جدید را بپذیرد، آسانترین راه یعنی انشعاب را برگزید. کومله که تا دیروز الگوی موفقی برای اجتماعی کردن کمونیزم در کردستان بود، اهمیت و جایگاه خود را برای آنها از دست داده بود و شرکت در جنبش کردستان نیز آن جایگاه گذشته را در استراتژی آنها نداشت.

یکی دوسال بعد وقتی که دیدند اوضاع به آن سمتی که پیش بینی کرده بودند نرفته است، سعی کردند در قالبهای دیگری به منطقه باز گردند، اما دیگر نمیشد آب رفته را به جوی باز گرداند و هرگز از اعتبار و نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار نگشتند.»

در رابطه با این انشعاب و "حزب" حاصل از آن رهبران کنونی این "حزب" پاسخی به درخواست های ما برای ارائه ی گزارشی ندادند و به ناچار به اثر یونس پارسا بناب مراجعه کردیم که شرح مبسوطی ارائه می دهد:

«تشکیل «حزب کمونیست کارگری ایران» طی بیانیه ای از طرف ایرج آذرین، منصور حکمت، کورش مدرسی و رضا مقدم که در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۷۰ (اوایل دسامبر ۱۹۹۱) منتشر شد، اعلام گردید. امضا کنندگان اکثرا اعضای گرایش کارگری و فعالین سابق اتحاد مبارزان کمونیست بودند که در تاریخ آذر ۱۳۷۰ در پلنوم ۲۱ کمیته ی مرکزی حزب کمونیست ایران (کومه له) به عنوان اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران از آن حزب استعفا کردند. ... همانطور که قبلا نیز به تفصیل شرح داده شد علت جدایی و انشعاب در درون حزب کمونیست ایران (کومه له) وجود گرایشی بود که هر حرکت ملی را ارتجاعی ارزیابی کرده و از مبارزات کارگری و نه ملی در کردستان حمایت می کرد... طرفداران «گرایش کارگری» که در آذر ۱۳۷۰ به ایجاد حزب کمونیست کارگری ایران اقدام نمودند، در بیانیه ها و نوشتارهای خود اعلام کردند که حزب کمونیست ایران (کومه له) که تا دیروز (۱۳۶۹-۱۳۶۲) یک حزب «ناب» کارگری محسوب می شد، دیگر حزبی کارگری نیست و لذا باید برای ایجاد چنین حزبی اقدام کرد. شایان ذکر است که رهبری حزب کمونیست ایران که اکثریت را نیز در دفتر سیاسی داشت، اقدام به جدایی نمود. با اینکه این عمل نیز «ناب» و بدعت جدیدی در تاریخ صد ساله ی جنبش چپ ایران بود ولی از طرف دیگر دقیقا نشان می دهد که آنطور هم که موسسین حزب کمونیست کارگری ایران ادعا می کردند یک حادثه غیرقابل اجتناب و «محصول یک شرایط تاریخی عینی و اجتماعی» هم نبود. اگر در گذشته اقلیت ها در درون احزاب و سازمان ها پس از تشدید اختلافات عقیدتی و اجتماعی اقدام به انشعاب می نمودند، این بار اکثریت قاطع رهبری یک حزب بدون توجه به وضع کادرها و اعضای بدنه ی حزب که در شرایط سختی در کردستان قرار داشتند، بار سفر خویش را بست تا در خارج از ایران به ایجاد

و رشد «حزب کمونیستی و کارگری» بپردازد.» (تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران- یونس پارسا بناب)

اعضای سابق "اتحاد مبارزان کمونیست" تشکیل دهندگان اصلی "حزب کمونیست کارگری" بودند که در جریان انشعاب خود بخشی از اعضای کومه له نیز با آنها همراه شدند. پس از مرگ منصور حکمت، "حزب کمونیست کارگری" تا کنون با چند انشعاب مواجه شده است. در ابتدا «حزب کمونیست کارگری - حکمتیست» از این "حزب جدا شد، متاسفانه در این زمینه نیز مسئولین این "حزب" جدید گزارش و یا شرحی برای تهیه ی این مطلب به ما ندادند و به ناچار برای شرح این انشعاب مجددا به اثر آقای یونس پارسا بناب مراجعه کردیم که به کوتاهی به این انشعاب پرداخته است :

«... روند چرخش به راست و دوری تدریجی از مواضع مارکسیستی در حزب کمونیست کارگری پس از واقعه ی اسرارآمیز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تشدید پیدا کرد. در نشریه «انترناسیونال» (شماره ۷۳، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱) منصور حکمت علنا از تدارک حمله نظامی آمریکا به افغانستان استقبال کرده و جنبش ضدجنگ در آمریکا و اروپا را (که علیه جنگ در افغانستان داشت نضج می گرفت) مورد انتقاد قرار داد. حمایت حزب کمونیست کارگری از حمله نظامی آمریکا به افغانستان در ماه های آخر سال ۱۳۸۰ (۲۰۰۱) همراه با اتخاذ مواضع مبهم و طرح تئوری های «ناب» چپ و راست در همان دوره از سوی رهبر حزب نشان داد که این حزب دوباره آبستن بحران شده و انشعاب در آن قریب الوقوع است. ولی مرگ نابهنگام منصور حکمت بدون تردید از وقوع احتمالی این انشعاب برای مدت ها جلوگیری کرد. در خرداد ۱۳۸۱، منصور حکمت رهبر کمیته مرکزی حزب بخاطر ابتلا به مرض سرطان درگذشت. حکمت نفوذ عظیمی در بین کادرهای رهبری اعضای حزب داشت. حکمت که در سالهای اول دهه ۱۳۵۰ در موقع تحصیل اقتصاد در لندن به اندیشه های مارکسیستی روی آورده بود، در جریان بیست و

شش سال (۱۳۸۰-۱۳۵۵) نقش بزرگی در پیدایش و رشد سازمان «اتحاد مبارزان کمونیست» در سال ۱۳۵۸ و سپس در ایجاد «حزب کمونیست ایران» در سال ۱۳۶۲ و «حزب کمونیست کارگری ایران» در سال ۱۳۷۰ ایفا کرد. بدون تردید مرگ نابهنگام او در سرنوشت و آینده حزب کمونیست کارگری ایران تاثیر بزرگی گذاشت و همانطور که قبلاً اشاره رفت برای مدتی از وقوع انشعاب که شرایط آن در درون حزب در سال های ۱۳۷۹-۱۳۸۱ رشد یافته بود جلوگیری کرد.

بعد از مرگ حکمت، با شیوع تئوری های ناب و مبهم و رواج زیگ زاگ ها و به چپ و راست زدن ها معلوم گشت که دوباره حزب کمونیست کارگری در سراسیمب انشعاب قرار گرفته است. در تابستان ۱۳۸۳، بخشی از کادرهای رهبری حزب تحت رهبری کورش مدرسی طی اعلامیه ای از کمونیست کارگری انشعاب (کناره گیری) کرده و تشکیل «حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست» را اعلام کرد.

حزب کمونیست کارگری نیز تحت رهبری حمید تقوایی در بیانیه ای انشعاب «بخشی از اعضای کمیته مرکزی حزب» را اعلام کرد. و بدین ترتیب از سال ۱۳۸۳ به این سو جنبش چپ شاهد فعالیت دو حزب (حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری - حکمتیست) شد، که در واقع هیچ نوع تفاوتی از نظر ایدئولوژیکی با هم دیگر نداشتند. «تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران - یونس پارسا بناب»

آقای کورش مدرسی رهبر "حزب" حکمتیست در پاسخ درخواست ما برای ارائه ی گزارشی از روند تحولات و انشعابات، متن سخنرانی ۴۵ صفحه ای خود در "انجمن مارکس- حکمت لندن" به تاریخ ۸ مرداد ۱۳۸۴ (۳۰ ژوئیه ی ۲۰۰۵) را برای ما ارسال کرد، در حالی که آقای حمید تقوایی رهبر جناح دیگر "حزب" به رغم وعده ی موافق، اما عملاً پاسخی به درخواست ما نداد ؛ در نتیجه از آنجا که متن آقای کورش مدرسی عملاً تنها نوع "پاسخ"ی است که

به درخواست ما داده شده است، در اینجا گوشه هایی از این "پاسخ" را برای اشاره به روند تحولات درون این جریان می آورم. ایشان در این سخنرانی "رهبری جدید حزب کمونیست کارگری" ، یعنی گروه منسوب به حمید تقوایی را "یک جریان بورژوایی و راست" نام می نهد. متن این سخنرانی که به نظر می رسد برای هواداران حزبی انجام شده است، اشاره ای به گرایشات درونی "حزب کمونیست" و سپس "حزب کمونیست کارگری" است

«... در این اوضاع حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به کنگره سوم خود نزدیک می شد. اشاره کردم که کنگره اول یا کنگره موسس حزب در واقع کنگره اعلام پیروزی مارکسیسم انقلابی در چپ و در همان حال مجلس ترحیم رسمی مارکسیسم انقلابی هم بود. کنگره دوم کنگره طرح کمونیسم کارگری و کنگره سوم کنگره باز شدن رسمی شکاف ها در حزب کمونیست ایران بود. کنگره سوم حزب در اوج برو و بیای گورباچف و قبل از فروریختن دیوار برلین برگزار شد. ... البته یک گرایش سوم هم در حزب کمونیست ایران وجود داشت. این گرایش انعکاس شکست عمومی تر کمونیسم اردوگاهی در مقابل الگوهای سوسیال دمکراسی بود. با مهاجرت بخش قابل توجهی از فعالین چپ ایران به اسکانیدیناوی که در این دوره مهد دولت رفاه سوسیال دمکراسی بود، مهاجرت از کمپ چپ افراطی به کمپ مخالف رادیکالیسم، به کمپ لیبرالیسم، قانون گرائی و سوسیال دمکراسی شروع شد. در حزب کمونیست ایران این رگه بیشتر خود را در سطح عملی و در خارج کشور نشان میداد.... با این صف بندی، حزب کمونیست ایران وارد کنگره سوم خود شد. در کنگره سوم منصور حکمت بقول خودش ایده همه با هم را کنار گذاشت. او به این نتیجه رسید که ادامه حرف زدن کمونیسم کارگری از جانب گرایش های دیگر نه ممکن است و نه درست. به این نتیجه رسید که کمونیسم کارگری یک اقلیت کوچک در حزب کمونیست ایران است و اگر بخواهد تاثیر درستی بر اوضاع داشته باشد باید بدوا به همین عنوان، یعنی یک اقلیت کوچک با خط روشن، خود را از بقیه متمایز کند.... کنگره سوم جائی

بود که منصور حکمت تصمیم گرفت که حساب خود را از کل این دو اردو جدا کند و برعکس روال تا آن زمان کاندید هیچ پست اجرائی حزب نشود. کمونیسم کارگری به عنوان یکی از گرایش های درونی حزب کمونیست ایران رسماً خود را متمایز کرد و از بقیه فاصله گرفت. کانون کمونیسم کارگری از منصور حکمت، ایرج آذرین و رضا مقدم تشکیل میشد... جنگ اول خلیج، به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، اعتماد به نفس جدیدی به ناسیونالیسم کرد و امکان تعرض مجدد به ما در حزب کمونیست را به این سنت داد و این تیر آخر به زندگی حزب کمونیست را شلیک کرد. یکی از نتایج جنگ اول خلیج، یعنی حمله دولت آمریکا و متحدین اش به عراق در سال ۹۲ احیای ناسیونالیسم کرد بود که به نوبه خود این ناسیونالیسم در حزب کمونیست ایران را نیز به یک تعرض مجدد به کمونیسم کارگری سوق داد. حزب کمونیست هم شاهد تلاطمات جدی ای شد که منجر به جدائی ما از این حزب و تشکیل حزب کمونیست کارگری گردید... تعرض سیاسی ناسیونالیسم کرد با بازگشت به مفاهیم و ارزش ها و متد پوپولیستی عقب مانده سال ۵۷ و آغشته به تحریکات شخصی علیه منصور حکمت و اعضای کانون کمونیسم کارگری همراه بود. در این مقطع منصور حکمت تصمیم گرفت که حزب کمونیست ایران را ترک کند. خواسته یا ناخواسته همه ما با این تصمیم منصور حکمت روبرو شدیم. من و ایرج آذرین در همان وقت تصمیم به تاسی از منصور حکمت گرفتیم و رضا مقدم چندی بعد در پلنوم ۲۰ کمیته مرکزی در این مورد تصمیم خود را گرفت....»

تماس با مسئولین شناخته شده ی "حزب کمونیست کارگری" برای ارائه ی گزارشی از روند این انشعابات، نتیجه ی چندانی نداشت. اما، علی جوادی، یکی از مسئولین "حزب کمونیست کارگری"، در پاسخ به این درخواست ما در رابطه با روند آخرین انشعاب در «حزب کمونیست کارگری» و تشکیل «حزب اتحاد کمونیسم کارگری» می گوید

«حزب اتحاد کمونیسم کارگری در ماه مه ۲۰۰۷ پس از جدایی بخشی از رهبری و کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شد.

جدایی ما از حزب کمونیست کارگری امری صرفاً درونی و اختلافی بر سر مسائل تشکیلاتی نبود. اختلاف اساسی ما بر سر چگونگی پاسخگویی به امر سازماندهی و رهبری جنبش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی، به میدان کشیدن وسیع طبقه کارگر با پرچم کمونیسم کارگری و تبدیل کمونیسم کارگری به حزب رهبران کمونیست طبقه کارگر است. اختلاف ما برسر سازماندهی و پیشروی همه جانبه امر انقلاب کارگری و رفع موانع این انقلاب است. اختلاف ما بر سر ساختن یک حزب تمام عیار سیاسی مدرن و باز مارکسیستی است که بتواند نیروی عظیمی را بخود جذب کند و سنن و روشهای چپ رادیکال را تماماً کنار بگذارد. اختلاف ما بر سر پیشروی کمونیسم کارگری و نقد مارکسیستی در متن تحولات جاری در ایران است. اختلاف ما بر سر چگونگی تبدیل کمونیسم کارگری به حزب محبوب مردم و بسیج آنها به زیر پرچم رهائی بخش کمونیسم کارگری است.

در حال حاضر حزب کمونیست کارگری ظرف مناسبی برای پیشبرد اهداف و سیاستهای ما که در پلاتفرم حزب رهبر - حزب سازمانده اعلام کرده ایم، نیست. ما بر این نظریم که کمونیسم کارگری برای پیروزی نیازمند ساختن یک حزب کمونیستی - کارگری بر مبنای سیاست ها و سنن منصور حکمت است، حزبی که بتواند امر سازماندهی و رهبری جنبش طبقه کارگر و جنبش اعتراضی بخشهای هر چه وسیعتری از مردم را به پیش برد. ایجاد حزب کمونیستی رهبر، سازمانده، آن هدفی است که در مقابل ما قرار دارد و تلاش های مصرانه و قاطعانه ما را طلب میکند.»

حزب رنجبران ایران

این حزب که خود حاصل بحران و انشعابات متعدد از حزب توده در سال های پس از کودتای بیست و هشتم مرداد بود، در پی سرنگونی نظام سلطنت به

ایران بازگشت، اما خود در مقابله با روند تحولات داخل کشور به بحران مبتلا شده و به انشعاب دچار آمد. مجید زربخش از مسئولین این حزب در آن دوران چنین می گوید:

«مدتها پیش از انشعاب، انتقاد به خط مشی و سیاست های حزب، بویژه در برخورد به حاکمیت جمهوری اسلامی، در میان اعضا و کادرها درسطوح مختلف مشهود بود. در نیمه سال ۱۳۵۹ پلنوم پنجم کمیته مرکزی، سندی را به تصویب رساند که در آن از جمله انحرافات حزب در زمینه خط مشی مورد ارزیابی قرار گرفته بود. این سند عملکرد دوساله حزب را مورد انتقاد قرارداد، به بررسی یورش حاکمین علیه دموکراسی و دستاوردهای انقلاب پرداخت و تصریح نمود که رویدادهای دوساله پس از انقلاب و " کارنامه سیاه حاکمیت"، "چهره ی واقعی مستبدین مکتبی را بیشتر نمایان نموده است". سند سرانجام نتیجه می گیرد که " تضاد عمده"، تضاد با قدرت سیاسی حاکم است. سند پلنوم کمیته مرکزی و سپس سند فشرده دفترسیاسی در این ارتباط، به رغم نارسائی ها در یافتن ریشه اشتباهات و انحرافات، برای نخستین بار امکان و زمینه ی مساعدی برای انتقاد جدی و گسترده از سیاست و عملکرد حزب و رهبری را بوجود آورد و در عین حال به اعتماد مطلق اعضا حزب به رهبران پایان داد.

در شهریور ماه ۱۳۶۰، برزمینه همین جدائی از گذشته و راست روی های آن و با توجه به تشدید سرکوب و موج دستگیری ها و اعدام ها و گسترش روحیه مقاومت و مقابله با آن، هم چنین تحت تأثیر درگیریهای مسلحانه مجاهدین، دفتر سیاسی، مبارزه مسلحانه را وظیفه اصلی حزب معین کرد. در این اجلاس سه منطقه در مازندران، جنوب (کوه های قشقائی) و کردستان برای اقدام به مبارزه مسلحانه تعیین شد.

پس از نشست بعدی دفترسیاسی در مهرماه ۱۳۶۰، اعضای کمیته دائم دفترسیاسی" که رهبری حزب را در دست داشتند، برای سازماندهی و پیشبرد فعالیت مناطق پراکنده شدند.

در فاصله ی شش ماهه ی شهریور تا اسفند ۱۳۶۰، وقوع رویدادهائی مهم، ضرورت تغییراتی متناسب با شرایط بوجود آمده را اجتناب ناپذیر نمود. در فاصله ی شش ماه نامبرده، چاپخانه حزب شناسائی شد و چند تن از رفقا دستگیر و اعدام شدند. تجربه ی مبارزه ی مسلحانه حزب در گرگان با دادن تلفات به شکست انجامید و اردوی مسلحانه در جنوب (در مناطق قشقائی) در پی نفوذ پاسداران و یورش آنها به منطقه ناچار از عقب نشینی شد. در سطح جامعه نیز فضای خفقان بر کشور حاکم گردید، مقاومت های پراکنده ای که در برابر حاکمیت وجود داشت، بتدریج، بموازات تشدید و گسترش سرکوب، فروکش کرد. در چنین شرایطی چهار نفر از اعضای کمیته دائم که در مناطق مختلف پراکنده بودند، در تهران گرد هم آمدند و بدنبال آن اجلاس کمیته دائم، با غیبت یکنفر که در کردستان بود، برگزار شد.

در این نشست با توجه به تحولات بزرگ نامبرده و ارزیابی از اوضاع و شرایط موجود، دو سند یکی سیاسی و دیگری تشکیلاتی تهیه گردید و با اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی به بحث گذاشته شد. این سندها پس از منظور داشتن تصحیحات لازم و نظرات اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، از سوی اکثریت بزرگ این دو ارگان به تصویب رسید. سند سیاسی تصویب شده - که به سند اسفند ماه موسوم گردید- ضمن اشاره به لزوم داشتن نیروی مسلح در مناطقی چون کردستان، وظیفه اساسی حزب را، حفظ نیروهای خود و کار سیاسی در میان توده ها ارزیابی کرد که می بایستی با توجه به قانونمندی کار در شرایط اختناق، با دیدی طولانی و کار بی سروصدا انجام گیرد.

مدتی پس از ارسال این سند به رفقای کردستان و انتشار آن در درون حزب، عضو غایب کمیته دائم که در عین حال دبیر اول حزب بود، با ارسال نامه ای خطاب به اعضای کمیته مرکزی، مصوبات اسفندماه را "غیر قانونی" و اقدام به برگزاری نشست کمیته دائم را "غصب قدرت" و "کودتا" خواند و همه را به شورش علیه آن فرا خواند. افزون بر این با ارسال نامه از طریق روابط خصوصی و مستقل از کانالهای ارتباطی حزبی، به افرادی که به آنها نزدیک بود، از آنها خواسته بود با مراجعه به اعضا و کادرهای حزب در تهران و شهرستانها این "شورش" را سازمان دهند، حزب را از دست "کودتاچیان" خارج سازند و به همه اعلام کنند که مرکز حزب از این پس، نه تهران، بلکه کردستان است.

این فرمان "شورش" با توجه به دسته بندی های تا آن زمان نامرئی و با توجه به گرایش ها و صف بندی بر روی دو خط مشی مبارزه مسلحانه یا کار سیاسی، در زمانی کوتاه به ایجاد هرج و مرج و گسیختگی در صفوف حزب منتهی گردید. تلاش برای "یارگیری" و نتیجتاً گسترش تماس ها و ارتباطات، در شرایط محدودیت امکان دیدارها و زندگی مخفی و نیمه مخفی و زیر ضربه قرار داشتن طرفین اختلاف، افزایش بیش از پیش رفت و آمدها، در حالی که بسیاری تحت پیگرد بودند، بازتاب این هرج و مرج و از پیامدهای این شوراندن، در آن شرایط حساس و پرمخاطره بود.

وضعیت بوجود آمده، آسیب پذیری حزب را تشدید کرد و به عاملی موثر در وارد آمدن ضربه و تلفات بعدی تبدیل گردید. شرایط پر تنش رویارویی دوجبهه بی اعتمادی ها را بیش از پیش دامن زد، به اختلافات دیرینه ولی سرپوش نهاده شده امکان تظاهر و تعمیق داد، صف بندیها را هر روز خصمانه تر نمود و یگانگی حزب را بگونه ای غیر قابل بازگشتی از بین برد.

در چنین شرایطی تدابیر تشکیلاتی پیش بینی شده در سند اسفند ماه، از جمله جابجائی کادرها، انتقال تدریجی اعضای کمیته مرکزی به کردستان و کمک به

تدارک و برگزاری کنگره ی حزب در آن منطقه که در دستور کار رهبری جاری" قرار داشت، نه فقط غیر قابل اجرا، بلکه عملاً غیر ممکن و منتفی شد. با تکامل جریان انشعاب و رویدادهای آن و با ایجاد دوپارچگی دیگر، هیچگونه زمینه ای برای باهم ماندن در زیر یک سقف و گرد آمدن در نشست مشترک و در یک حزب باقی نمانده بود. چگونگی رشد اختلافات و سیر حوادث نشان داد که ریشه ی اختلاف بسی فراتر از اختلاف بر سر خط مشی و یا ره ای رفتارها و اقدام های نادرست است. ریشه اختلاف و انشعاب در حزب رنجبران، و بلکه در تمامی سازمان ها ی مشابه، را باید در مجموعه ی سیستم حاکم بر این سازمانها، در نوع مناسبات، در سبک کار، در سیاست، تئوری، خط مشی و چگونگی حاکم شدن خط مشی جستجو کرد. سیستم حاکم و مناسبات درونی این سازمان ها یکی از عوامل اصلی ایجاد و رشد گرایشات ناسالم و تحمیل بحران و انشعاب به شمار می رود. ما همه از بالا تا پائین، صرف نظر از سهم خود در حاکم کردن این سیستم و مناسبات، در عین حال در اسارت این سیستم قرار داشته ایم. در این سیستم، بنام سانترالیزم دمکراتیک، غالباً یک مرکزیت غلبه دارد که در ظاهری دمکراتیک ولی در واقع بشیوه ای بوروکراتیک و تحمیلی عمل می کند. در این مناسبات توده ی سازمانی نمی توانست از رهبری، از خصائل، از کم کیف کار آن، از توانائی و ناتوانایی های آن شناختی درست و واقعی داشته باشد. در درون رهبری نیز از یک سو "یارگیریها" و ایجاد فراکسیون های نامرئی و پنهانی جریان داشت و از سوی دیگر "برای حفظ وحدت" ظاهراً به اختلاف نظرها با گذشت و "انعطاف" برخورد می شد. باتشدید اختلاف و ناسازگاری در درون رهبری ناگهان بخشی از رهبری علیه بخش دیگر ادعا نامه صادر می کرد، "حقایق" بیرون ریخته می شد و با ایجاد دوپارچگی دوستان و رفقای قدیمی بدترین اتهامات و ناسازها را نثار یکدیگر می ساختند و انشعاب به تشکیلات تحمیل می گردید.

با توجه به همین واقعیات، من در همان دوران تلاطم و گسترش دامنه‌ی انشعاب تأکید داشتم که: بدون گسست از مناسبات، نرم‌ها و موازینی که اینگونه دبیر اول‌ها و رهبران را پرورش می‌دهد و تولید و بازتولید می‌کند و بدون استقرار موازین و مناسبات دمکراتیک بجای روابط کهنه، بی‌تردید فقط گذشته را تکرار خواهیم کرد.

با وجود همه‌ی اینها، نمی‌توان شرایط پس از انقلاب را در بروز اختلاف درونی و تشدید آن نادیده گرفت.

انقلاب بهمن ماه بزرگترین رویداد و بزرگترین جنبش توده‌ای در تاریخ کشور ما بود. این انقلاب اما، با همان سرعتی که گسترش یافت و به پیروزی رسید با همان سرعت به دست حاکمیت مرتجع، به بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ کشور ما تبدیل شد. این تحول انقلاب، علاوه بر پرسش‌های متعدد و غالباً بی‌پاسخی که در آن زمان مطرح ساخت، بسیاری از تصورات و باورهای ما را فروریخت، و این محدود به حزب رنجبران نبود. حزب رنجبران با اینکه از نیمه سال ۱۳۵۹ سیاست خود را در قبال حاکمیت تغییر داد، معهداً مشکلات ذهنی و عملی ناشی از دنباله‌روی از حاکمان را تا مدتها با خود حمل می‌کرد. بسیاری از اعضای حزب در پی یافتن مسئولان این دنباله‌روی و در پی یافتن ریشه‌های دنباله‌روی در پنداشته‌ها نظری و در باورهای سیاسی و ایدئولوژیک خود بودند. همه‌ی اینها آن زمین مساعدی بود که می‌توانست دانه‌های تشدید اختلاف را بگونه‌ای که رخ داد و یا بگونه‌ای دیگر بارور سازد»

کاک ابراهیم از رهبران طراز اول آن زمان حزب رنجبران، اما بسیار مختصر و مفید به این انشعاب می‌پردازد:

«در حزب رنجبران ایران، بنا به تصمیم کمیته‌ی دائم دفتر سیاسی در مشورت با رفقای دفتر سیاسی و برخی از اعضای کمیته مرکزی در اسفند ۱۳۶۰ تصمیم

گرفته شد که روی دویا (مبارزه مسلحانه و حفظ تشکیلات برپایه کارتوده‌ای) حرکت کنیم و در کردستان کنگره دوم حزب را تشکیل دهیم. کمیته موقت رهبری در داخل هم انتخاب شد تا هم در حفظ تشکیلات و هم در گسیل رهبری، کادرها و اعضاء به کردستان اقدام کند. اما هنوز مرکب این تصمیمات خشک نشده بود، این کمیته مطرح ساخت که حفظ تشکیلات و کارتوده‌ای عمده است و از پیاده کردن تصمیمات سرباز زد (نفی مرکزیت دموکراتیک). تلاش مسئولین بخش کردستان در پیاده کردن تصمیمات حزبی دفتر دائم به جایی نرسید و در زمستان ۶۱ کار به انشعاب کشیده شد».

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان)

این "حزب" نیز حاصل یکی از انشعابات متعدد از حزب توده در سال‌های پس از کودتای بیست و هشتم مرداد در خارج از کشور بود. هادی جفرودی از فعالین پیشین این گرایش در زندان‌های رژیم سلطنتی، این مجموعه را به این ترتیب تشریح می‌کند، ایشان در ابتدا توضیح می‌دهد که تا پیش از دستگیری و زندانی شدن (اواخر آذر ۱۳۴۹) عضو "هیئت مرکزی سازمان [مارکسیستی لنینیستی توفان]" بوده است، اما پس از آزادی به رغم ارتباط مستقیم با رهبری سازمان، حاضر به عضویت مجدد نشده است، و در نتیجه اشاره می‌کند که اطلاعات ایشان نه حاصل شرکت در مباحث و دسترسی به اسناد درونی تشکیلاتی، بلکه حاصل گفتگو با رهبران وقت بوده است.

«دوره دوم نشریه توفان در فوریه ۱۹۶۴ منتشر شد. انتشار دهندگان آن جمع کوچکی از کمونیست‌های ایرانی مقیم خارج (در شهر مونیخ) بودند که هم زمان با انشعاب در جنبش کمونیستی جهان، اعلام جدائی از حزب توده ایران کرده و از خط مشی جهانی حزب کمونیست چین حمایت و پشتیبانی می‌کنند. در نخستین شماره‌های این نشریه مطالب و نوشته‌ها در چارچوب دفاع از مبارزات ملی و دموکراتیک و شخصیت‌های کمونیست و ملی .. دفاع از

مبارزات خلقهای تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع وابسته، افشاء گری علیه رژیم شاه و سرسپردگی رژیم به امپریالیست ها بود.

انتشار نشریه توفان بطور منظم هرپانزده روز یکبار صورت می گرفت و در میان دانشجویان خارج از کشور توزیع می شد و به تعدادی معدود یرای ایران ارسال می گردید. خصلت نمادین این گروه کوچک دفاع از مارکسیسم - لنینیسم در مقا بله با خط مشی رویزیونیستی احزاب کمونیستی گذشته و تحت رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی (منجمله رهبری حزب توده)، دفاع از خط و مشی رهبری حزب کمونیست چین درباره مسائل انقلاب و تحولات انقلابی درمقیاس کشورهای سه قاره و رهبری انقلاب، پیگیری و دفاع از اصول ومبانی مارکسیسم - لنینیسم بود... درنخستین شماره های این نشریه (۱۰ الی ۱۲ شماره) مطالب نوشته ها باعقاید و نظریات گروه همگامی نداشت از اینرو مطالعه و تجدیدنظر در سیاست نشریه آغاز می شود. همزمان در دستگاه رهبری حزب توده اختلافات بر سر مسائل بین المللی وخط مشی جنبش کمونیستی وسمت گیری ها شدت می گیرد و به حدائی سه تن از رفقا (قاسمی و فروتن از رهبری و عباس سغائی از مشاورین حزب) پایان می یابد. اعلام جدائی و انتشار وسیع و توزیع آن درخارج و داخل کشور از طریق نشریه توفان، زمینه همکاری و فعالیت مشترک را فراهم می سازد . رفقای سه گانه از همان آغاز جدائی از حزب توده و آمدن آنان به غرب به سازمان انقلابی حزب توده در خارج پیوستند، و رفیق فروتن نیز برای عضویت در هیئت اجرائیه این سازمان انتخاب شد. سازمان انقلابی، باوجود اینکه اکثریت عناصر وفادار به مارکسیسم - لنینیسم و انقلابی را در خود جای داد، لیکن، رهبری این سازمان از همان آغاز فعالیت تشکیلاتی به خط مشی ولونتاریستی و آوانتوریستی روی کرد. از این رو نه به حزب و نه به برنامه و خط و مشی و یا موازین تشکیلاتی اعتقادی نداشت... طبیعی است که رفقای سه گانه، با درک آن سکتاریسم و یا تیول داری، نمی توانستند با آن موافقت و یا همکاری کنند. با جدائی رفقا فروتن و قاسمی از سازمان انقلابی، امکان

وگسترش فعالیت مشترک با گروه مارکسیست - لنینیست توفان را بیش از پیش فراهم شد . زمینه بحث و مطالعه درباره برنامه و خط مشی طرح گردید و پس از مدتی کوتاه، طرحی با عنوان : "وظایف مبرم مارکسیستها - لنینیستهای ایران" ارائه گردید و همزمان با نام سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به حیات و فعالیت خود ادامه داد. (اکتبر یا نوامبر ۱۹۶۶)... طی دو الی سه سال فعالیت اولیه سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، عمدتا درخارج و به صورت محدود در داخل جریان داشت، اهداف سازمان در نزد محافل کمونیست های درون کشور قابل پذیرش و در برون کشور در کنار سایر جریانات چپ مطرح بود. به ظاهر فعالیت تشکیلاتی در خارج منسجم تر شد. و افراد بیشتری به عضویت سازمان در آمدند. تغییراتی در رهبری سازمان ایجاد شد. افراد جدیدی به عضویت هیئت رهبری در آمدند .تاثیر گذاری دو عضو باتجربه (فروتن و قاسمی) نقش قاطعی در پیشبرد اهداف سازمان داشتند. این دو عضو با تجربه جنبش کمونیستی ایران با کار مداوم خود در زمینه مسائل تئوریک و سیاسی، مجموعه اعضاء سازمان از صدر تا ذیل را تحت الشعاع فعالیت های فکری و عملی خویش قرار دادند، غالب مقالات، نوشته های سیاسی و تئوریک در توفان محصول کار این دو رفیق بوده است. گرچه ارزش نوشته ها و فعالیت های سایر رفقا را نمی توان نادیده گرفت و به آن ارج ن گذاشت.

دیدگاه های این دو عضو رهبری در باره احیای حزب طبقه کارگرایران از دو منظر کاملا متفاوت بود. به اعتقاد رفیق قاسمی، درشرایط کنونی، سازمان توفان یگانه سازمان مارکسیستی - لنینیستی است که از مشی صحیح پیروی می کند. فعالیت های سازمان در واقع در جهت احیای سازمانهای حزبی است. این امر بسیط بمعنای سازمان یعنی حرکت بسوی حزب است. هر گونه فعالیت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ما در کادر وظایف حزبی است. از اینرو او اعتقاد داشت که سازمان توفان می تواند بمثابه حزب اعلام موجودیت کند.

به اعتقاد رفیق فروتن، پروسه احیای حزب، پروسه ئی طولانی است که در عرصه کشور صورت می گیرد. بدون ایجاد سازمانهای حزبی در درون کشور امکان احیای حزب میسر نیست. ما بعنوان سازمان مارکسیستی - لنینیستی بخشی از جنبش فراگیر کمونیستی ایران هستیم. ما، هیچگونه ارتباط با سازمانهای درون کشور، در میان طبقه کارگر و خواسته های سیاسی و اجتماعی آن را نداریم. فعالیت ما، در خارج، در کنفدراسیون دانشجویان صورت می گیرد. باید راههای نفوذ در درون کشور را مطالعه بیشتر کرد و به ایجاد هسته های سازمانی و گسترش آن پرداخت. تا زمانی که این هسته ها قادر باشند در پیوند با کارگران و سایر قشرهای اجتماعی، به ایجاد سازمانهای حزبی یاری رسانند.

این دو نظریه بصورت مکتوب در تشکیلات به بحث گذاشته شد. در نتیجه اساس و پایه انشعاب از همین نقطه آغاز شد. احمد قاسمی در فوریه ۱۹۷۴ در سن ۵۷ سالگی در اثر سکته قلبی در گذشت. طرفداران نظریه حزب، دو سال بعد موجودیت حزب کارگران و دهقانان را اعلام کردند. سازمان توفان نیز به راه و مشی خود ادامه داد.

در سال ۱۳۵۹ انشعاب دیگری در سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان صورت گرفت. موضوع اختلاف، برسر ماهیت انقلاب، ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و راه مبارزه با رژیم بود. فروتن و تعدادی از رفقا از سازمان کناره گرفتند و پس از مدتی دست به انتشار نشریه "راه آینده" زدند. فروتن در سال ۱۹۹۸ در سن ۸۷ سالگی درگذشت و پس از آن، همکاران نشریه راه آینده لزومی برای انتشار آن ندیدند.»

این مطلب ناقص است و بسیاری از گروه ها و جریاناتی را که در جنبش چپ ایران فعال بوده و اعضا و هواداران آنان در زندان های جمهوری اسلامی شکنجه و اعدام شدند را دربر نگرفت، گروه هایی همچون وحدت کمونیستی، اتحادیه ی کمونیست ها و ...؛ این مطلب ناقص است، چرا که همچنان که در

سطور ابتدایی متذکر شدم آگاهانه به تحلیل روند تحولات اجتماعی، شرایط حادث شده، علل تغییر گرایش ها، نگاهی به تغییر چهره ی جهان در طی سال های مورد بحث و ... نمی پردازد و بی تردید بدون پرداختن به این پارامترهای بسیار با اهمیت قادر به تحلیل جنبش چپ نخواهیم بود، این کار نیز در فرصتی کوتاه میسر نبود و نیست و نیاز به بازبینی ای تاریخی از روند تحولات سال های سپری شده در عرصه ی ایران و جهان الزامی است.

و به مثابه آخرین نکته ی قابل اشاره، قصد من و به گمانم پرویز قلیچ خانی نیز، نه نتیجه گیری از مطالب و گزارشات ارائه شده، نه اشاره به تناقضات هر یک از گزارشات با یکدیگر و نه مرثیه سرایی برای جنبش چپ ایران در سال های تبعید بوده است، آنچه که در درجه ی اول اهمیت بوده و هست، انتقال تجارب شکست انقلاب ایران به تشکیلات جنبش جوان و پر تکاپوی چپ ایران است که در عرصه ی مبارزه ی اجتماعی در حال بالیدن و رشد است.

باز انتشار از سوی سایت راونژ www.rawij.com